



الفبای مبارزه





- احسان طبری
- الفبای مبارزه
- چاپ سوم: ۱۳۵۶
- چاپ جدید: تابستان ۱۳۹۰ به مناسبت ۷۰مین سالگرد بنیادگذاری حزب توده ایران
- همه حقوق چاپ و نشر برای انتشارات حزب توده ایران محفوظ است.

Postfach 100644, 10566 Berlin, Germany

www.tudehpartyiran.org

dabirkhaneh_hti@yahoo.de

الفبای مبارزه

توضیحی ساده و کوتاه از جهان بینی مارکسیسم - لنینیسم برای نوآموزان

احسان طبری

چاپ جدید

به مناسبت ۷۰مین سالگرد بنیادگذاری حزب توده ایران

تابستان ۱۳۹۰

فهرست

صفحه

عنوان

۵	یادآوری
۷	جهان‌بینی مارکسیستی - لنینیستی
۱۱	فلسفه مارکسیستی
۳۳	نکاتی از اقتصاد مارکسیستی
۴۱	در باره حزب
۴۹	نظری به جنبش انقلابی - کارگری در جهان و ایران

یادآوری

«الفبای مبارزه» شامل توضیحاتی است دربارهٔ مهم‌ترین و عمده‌ترین اصول جهان‌بینی مارکسیستی - لنینیستی و اصول موازین سازمانی حزب طراز نوین طبقهٔ کارگر، یعنی مبانی علمی مشی حزب تودهٔ ایران. کوشش شده است که مطالب نه تنها کوتاه و ساده بیان شود، بلکه حتی المقدور نکات ضرور هرچه بیشتری را در بر گیرد. این جزوه کمک به کار آموزش مارکسیستی - لنینیستی آن رفقای جوانی است که به‌سوی جنبش انقلابی روی می‌آورند، ولی هنوز از مبادی این آموزش اطلاع منظمی ندارند.

تجربه نشان داده است که برای احتراز از خطا در مبارزهٔ اجتماعی، اطلاع جامع از جوانب مختلف آموزش مارکسیستی، یعنی فلسفه، اقتصاد، کمونیسم علمی، تاریخ جنبش انقلابی، استراتژی و تاکتیک حزب انقلابی ضرور است، و اگر در این امر جای خالی و کمبود وجود داشته باشد، همان می‌تواند مقدمهٔ اشتباه یا انحراف قرار گیرد. هدف این رسالهٔ کوچک آن است که در جایی محدود و اندک، در اطراف مباحث مهم فوق، دیدگاه مارکسیستی - لنینیستی را روشن سازد.

سودمند است که نوآموز این جزوه را چند بار مستقلاً مطالعه کند و سپس مشکلات خود را با کسانی که می‌توانند به او توضیح بدهند در میان گذارد و حل کند. کوتاهی مطلب این امکان را می‌دهد که جزوه چندین بار مطالعه شود و نکات آن به‌دقت درک گردد و به خاطر سپرده شود.

اگر کلیه مطالب این جزوه به خوبی درک شود و به دقت به خاطر سپرده گردد، می‌توان اطمینان داشت که فرد مبارز منظره‌ای ولو کلی و مختصر از جهان‌بینی حزب طراز نوین طبقه کارگر به دست آورده است.

طبیعی است که اطلاع از جهان‌بینی شرط لازم است، ولی هنوز شرط کافی نیست. باید نه فقط جهان‌بینی را خوب درک کرد و آن را به شیوه تفکر خود بدل ساخت، بلکه توانست آن را در عمل به کار بُرد. تفاوت آموزش کبیر انقلابی مارکسیستی با انواع آموزش‌های دیگر در آن است که یک مشت احکام کلی و جدا از زندگی و عمل نیست، بلکه افزار نیرومند معنوی بی است برای عمل، برای دگرگون کردن زندگی جامعه به سود زحمتکشان برای ساختمان جامعه نو. در اینجا تئوری و پراتیک، علم و عمل، همراه است. لذا ما مارکسیسم را صرفاً برای دانستن نمی‌آموزیم، بلکه می‌آموزیم تا به کار بندیم.

از آنجا که چاپ‌های اوّل و دوّم (۱۹۶۲ و ۱۹۶۸) این جزوه کوچک به علت نیازی که بدان بود زود تمام شد، بنا به پیشنهاد جمعی از مبارزان، چاپ سوّم با برخی افزایش‌ها و دگرگونی‌ها اینک در دسترس خواستاران قرار می‌گیرد.

احسان طبری

جهان‌بینی مارکسیستی - لنینیستی

جهان‌بینی یعنی مجموعه عقاید و نظریات یک شخص یا یک جمعیت درباره طبیعت و جامعه. این جهان‌بینی می‌تواند علمی و خردگرا باشد، یا غیرعلمی و خردستیز.

جهان‌بینی غیرعلمی و خردستیز مبنایش بر روی دُگم و قبول تعبدی است. جهان‌بینی علمی و خردگرا مبنایش بر روی استدلال عقلی و اثبات تجربی است، و بر واقعیات استوار است، و به نتایج پراتیک انقلابی و پژوهش‌های علمی تکیه می‌کند.

مارکسیسم - لنینیسم مجموعه نظریات علمی به‌هم پیوسته‌ای است در باره قوانین حرکت و تحول جهان و جامعه، درباره اینکه چگونه از جامعه مبتنی بر مبارزات طبقاتی و بهره‌کشی انسان از انسان و اسارت یک خلق در چنگ خلق دیگر می‌توان جامعه‌ای آزاد از تناقضات طبقاتی، فارغ از بهره‌کشی و رها از اسارت و ستم ملی ایجاد کرد. این یک جهان‌بینی خردگرا (راسیونل) است و عقل انسانی را با تکیه به تجربه علمی و اجتماعی، افزار معرفت می‌داند.

اصول اساسی مارکسیسم - لنینیسم را کارل مارکس و فریدریش انگلس و ولادیمیر ایلیچ لنین تنظیم کرده‌اند. مارکس با استفاده از سه منبع، یعنی اندیشه‌های اقتصاددین انگلیسی (مانند آدام اسمیت و ریکاردو) و فلاسفه آلمانی (مانند هگل و فویرباخ) و سوسیالیست‌های تخیلی فرانسوی (مانند سن سیمون و فوریه) نظریات خود را ترتیب داده است. البته نظریات مارکس

و انگلس تنها مجموع نظریات افراد پیش گفته نیست، بلکه خود آن، آموزش هماهنگ و بزرگ مستقلی است که انقلابی در طرز فکر بشر ایجاد کرده است و نکات مبهم و تاریک بسیاری را روشن کرده و زحمتکشان را به چراغ پُر نوری که راه مبارزه را بر آنان روشن می‌کند، مجهز ساخته است.

مارکس و انگلس در دوران سرمایه‌داری قبل از انحصار زندگی و فعالیت می‌کردند و نظریات خود را در آن دوران که دوران رشد مناسبات سرمایه‌داری و دوران رقابت آزاد بود، بیان داشتند. لنین در دوران سرمایه‌داری انحصاری زندگی و فعالیت می‌کرد و مارکسیسم را بر دوران رشد فاجعه‌آمیز سرمایه‌داری، دوران جنگ‌ها و انقلاب‌ها انطباق داد.

پس از لنین، مارکسیسم به کمک احزاب انقلابی مارکسیست - لنینیست، در درجهٔ اول حزب کمونیست اتحاد شوروی، بیش از پیش گسترش یافت. پراتیک در مقیاس وسیع، پژوهش‌های علمی در حد بالا، به حزب طبقه کارگر در این کشورها کمک کرد که مارکسیسم را با شرایط روز انطباق دهند، قوانین ساختمان جامعهٔ سوسیالیستی را در مراحل ابتدایی و رشد یافتهٔ آن کشف کنند، سرمایه‌داری را که وارد مرحلهٔ سرمایه‌داری انحصاری امپریالیستی پس از لنین شده بود تحلیل نمایند، و گسترش نیرومند جنبش‌های بخش ملی و بحران عمومی سرمایه‌داری را مورد پیکای قرار دهند.

سفسطه‌گران بورژوا می‌کوشند تا بین مارکس جوان و مارکس پیر، بین مارکس و انگلس از سویی و لنین از سوی دیگر، بین مارکس و انگلس و لنین از سویی و پیروان راه آنها از سوی دیگر، «تناقض» کشف کنند و شکاف بیندازند، تا به حکم «تقسیم کن، حکومت کن»، مارکسیسم را ریزش کنند، از بُرندگی انقلابی بکاهند، آن را به یک «آموزش دانشگاهی» بی‌آزار، به یک جَرّ و بحث تجریدی و دور از عمل، بدل نمایند. سفسطه‌گران بورژوا سعی دارند مدافعان پیگیر جهان‌بینی انقلابی پرولتاری مارکسیستی را به انحای مختلف لجن‌مالی نمایند، و مکتب‌های انحرافی «شبه‌مارکسیستی» را تبلیغ کنند. در عصر ما نسبت به تمام این پدیده‌ها باید هشیاری فراوانی به خرج داد. مارکسیسم - لنینیسم از سه بخش عمده: فلسفه، اقتصاد و سوسیالیسم

تشکیل می‌شود.

مارکسیسم - لنینیسم پس از مارکس و انگلس و لنین به وسیلهٔ تئوریسین‌های دیگر مارکسیست - لنینیست و به وسیلهٔ احزاب کمونیستی جهان بسط یافت، و بر شرایط زمان ما که دوران انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، دروان فروریختن سیستم مستعمراتی امپریالیستی، دوران پیدایش و بسط و تحکیم سیستم سوسیالیستی جهانی است، انطباق داده شد.

مارکسیسم - لنینیسم جهان‌بینی کلیهٔ احزاب انقلابی کارگری طراز نوین، و از آن جمله حزب ما است. حزب ما به اتکای این جهان‌بینی علمی، پدیده‌های بغرنج اجتماعی را تحلیل می‌کند، استراتژی و تاکتیک خود را تنظیم می‌نماید، و شعارهای دور و نزدیک خود را روشن می‌سازد.

مارکسیسم - لنینیسم حربهٔ کارا و بُرابی است که اگر از آن و بجا و درست استفاده شود، می‌تواند مایهٔ پیروزی حزب طبقهٔ کارگر شود. مسئلهٔ انطباق صحیح جهان‌بینی مارکسیستی - لنینیستی یکی از مسائل بسیار مهم و دشوار است.

هر فرد انقلابی باید جهان‌بینی مارکسیستی - لنینیستی را بیاموزد و آن را خوب هضم کند و عمیقاً ادراک نماید.

اگر مارکسیسم - لنینیسم را خوب نفهیم و عمیقاً هضم نکنیم، و معلومات ما در این زمینه محدود و کتابی باشد، ما نه فقط فایده‌ای نمی‌رسانیم، بلکه به کار ضرر می‌زنیم. فراگیری این آموزش دشوار نیست، زیرا حقیقت است و حقیقت همیشه ساده و روشن است.

فلسفه مارکسیستی

فلسفه مارکسیستی «ماتریالیسم دیالکتیک» نام دارد و از سه بخش عمده مرکب است:

۱. اسلوب دیالکتیک
۲. ماتریالیسم فلسفی
۳. ماتریالیسم تاریخی

اسلوب دیالکتیک به ما نشان می‌دهد که طبیعت و جامعه و تفکر و عمل انسانی موافق چه قوانینی در حرکت و تحولند. یاد گرفتن اسلوب دیالکتیک برای درک صحیح پدیده‌های طبیعی و اجتماعی و فکری و برای تحلیل صحیح آن پدیده‌ها ضرور است.

درست است که اگر شخصی بسیار باتجربه و دقیق باشد و یک مطلب را خوب بررسی کند و غرضی هم نداشته باشد، به‌طور خودبه‌خودی، ولو به‌شکل ناپیگیر، دیالکتیکی فکر می‌کند، ولی به‌هر جهت، دانستن قوانین دیالکتیک و به کار بردن آگاهانه این قوانین، به درست فکر کردن و حل صحیح مسائل کمک می‌کند و ما را در تفکر و قضاوت درست پیگیر می‌سازد.

یکی از فلاسفه، اسلوب دیالکتیک را علم جبر انقلاب نامیده، یعنی برای آنکه انقلابی بتواند شرایط تکامل جامعه و نهضت را خوب حساب کند، باید این ریاضیات را بداند. به کار بردن صحیح اسلوب و منطق دیالکتیک ما را به

درک ماهیت پدیده‌ها و گرایش عمقی و نهانی حوادث قادر می‌سازد. منطق دیالکتیک، انعکاس ذهنی قوانین عینی دیالکتیک است. دیالکتیک دارای چهار قانون عمده است: قانون ارتباط، قانون حرکت و تغییر، قانون تضاد، و قانون تکامل.

قانون ارتباط

معنای این قانون این است که سرپای جهان جاندار و بی‌جان به هم مربوط و پیوسته و در هم مؤثر است. همه جهان، اشکال مختلف ماده‌ای است که تغییر می‌کند و تکامل می‌یابد. اگر در جهان تنوع می‌بینیم و کیفیت‌های گوناگون از جماد و نبات و حیوان و انسان، از مادی و معنوی، مشاهده می‌کنیم، برای آن است که ساختمان ماده مرتباً مرکب‌تر و بغرنج‌تر می‌شود. این تنوع دلیل آن نیست که جهان از چیزهای به کلی مختلفی که اصلاً با هم ارتباطی ندارند، تشکیل شده است. در قدیم تصور می‌کردند که مثلاً جسم و روح دو جوهر به کلی متفاوتند. امروز می‌دانیم که فکر و روح خاصیت ماده‌ای است که ساختمان بسیار بسیار بغرنج و پیچیده دارد و چیزی مجزا از ماده نیست و نتیجه تکامل ماده است. در میان انواع ارتباطات ظاهری و باطنی بین اشیاء و پدیده‌ها، آن ارتباطاتی که استوار است و عملکرد آن پدیده‌ها و اشیاء را نشان می‌دهد، قانون نام دارد. همه اجزاء طبیعت و جامعه دارای قوانین کلی‌تر یا جزئی‌تر، عام‌تر یا خاص‌تر است، که به کمک آن می‌توان آن اجزاء یا آن پدیده‌ها را شناخت و کار آنها را فهمید و پیش‌بینی کرد. قانون ارتباط به ما می‌آموزد که جهان ما خود یک دستگاه به هم مرتبط (سیستم) است که از زیردستگاهی کوچک‌تر (سوب‌سیستم) ساخته شده است. مثلاً اگر بدن انسان را سیستم بزرگ تلقی کنیم، اعضا (مانند مغز، قلب، معده، کبد، چشم و غیره) سیستم‌های فرعی یا سوب‌سیستم هستند؛ هر سیستم به‌نوبه خود از سیستم‌های کوچک‌تر ساخته شده است.

هر سیستم موافق قانون ارتباط دارای ساخت یا ساختار (ستروکتور) است. ساخت، یعنی آنکه سیستم توده ناپیوسته‌ای از اجزاء و اشیاء نیست.

توده ناپیوسته را انبوهه یا آگرگات می‌گویند. اگر آنها را به هم پیوند دهیم، دارای نظم و سامان درونی، دارای ستروکتور شده است. مثلاً اگر پیچ و مهره ساعتی را باز کنیم و آن را روی هم بریزیم، این دیگر یک دستگاه دارای ستروکتور نیست، ولی اگر آنها را به هم سوار کنیم، همه اجزاء، از دنده و چرخ و عقربه و زنگ و صفحه و غیره با هم مربوطند و با هم کار می‌کنند، یعنی دارای ستروکتور و روابط قانونی ویژه‌ای با هم هستند و طبق آن عمل می‌کنند. جامعه نیز یک دستگاه دارای ساخت است و در آن زندگی مادی و معنوی و اقتصادی و سیاسی، به هم مربوط است. جامعه نیز دستگاه بزرگی است که از زیردستگاه‌ها تشکیل شده است، مانند طبقات و قشرها و مؤسسات و غیره.

قانون جنبش و تغییر (دگرگونی)

معنای این قانون آن است که سرپای جهانی که به هم پیوسته و مرتبط است و مانند یک دستگاه واحد است، در حال جنبش و تغییر دائمی است. هیچ چیز در این دستگاه بر یک حال و بر یک منوال نمی‌ماند. سکون و عدم تغییر ظاهری و ابدی وجود ندارد؛ همه چیز نسبی و سپری است. حرکت را معمولاً به حرکت مکانیکی (انتقال در مکان)، حرکت فیزیکی، حرکت شیمیایی، حرکت بیولوژیک یا زیستی، حرکت اجتماعی (مثل انقلاب) و حرکت فکری یا منطقی (حرکت از جهل به معرفت) تقسیم می‌کنند.

اگر ما حرکت یا تغییر را در اشیاء و پدیده‌ها نبینیم، یا آنها را مانند یک چیز ثابت تلقی کنیم نه یک روند پیاپی از تغییرات (پروسه)^۱، آن وقت ما جامد (متافیزیکی) فکر کرده‌ایم. تفکر متافیزیکی که ندیدن حالت، [و] روندگونگی (پروسه بودن) اشیاء و پدیده‌ها است، ما را در فکر به نتایج غلط می‌رساند. مثلاً وضع جامعه دائماً در تغییر است، لذا باید همیشه آن را تحلیل کرد، همیشه آن را از نو شناخت و لذا در تاکتیک‌ها و شعارهای عمل، موافق این از روشناسی، تغییرات لازم را وارد ساخت و در جای ثابتی درجا نزد.

۱- این واژه را روند، فرآیند، پویه، شَوند و غیره ترجمه کرده‌اند. ما واژه روند را، صرفاً برای تداول بیشتر آن، به کار می‌بریم.

البته این تغییر که در آن حالت جدید پدید می‌آید و حالت کهنه از بین می‌رود (یا نفی می‌شود)، ابدأً به معنای آن نیست که هیچ‌چیز از گذشته باقی نمی‌ماند و اصلاً در جهان ثباتی نیست و همه‌چیز در حالت جریان و سیالیت مطلق است. جهان جمع دیالکتیکی ثبات و تغییر است، و پس از نفی حالت گذشته، همیشه چیزهایی از آن [در] حالت جدید باقی می‌ماند: منتها حتی آن چیزهای باقی‌مانده دیگر نقش گذشته خود را ندارد و در حالت و کیفیت جدید، نقش تازه‌ای را ایفا می‌کند.

تغییر البته در محتوا و مضمون، ماهیت و سرشت اشیاء و پدیده‌ها روی می‌دهد، ولی شکل بروز و ظاهر اشیاء و پدیده‌ها نیز عوض می‌شود. مابین مضمون و شکل تلازم است. البته گاه شکل کهنه می‌تواند مضمون نو بپذیرد، چنان‌که مثلاً پول و سود و بانک و غیره که اشکال کهنه هستند، در جامعهٔ سوسیالیستی مضمون نوی دارند؛ ولی معمولاً مضمون‌های نو اشکال نوینی پدید می‌آورند یا آنکه عملکرد دستگاه کهنه را عوض می‌کنند.

قانون تضاد

پس سراپای جهان یک دستگاه به هم پیوسته‌ای است که تغییر می‌کند. حال ممکن است این سؤال پیش آید: چرا تغییر می‌کند؟ در سابق که جواب علمی این سؤال را نمی‌دانستند، می‌گفتند قاعدتاً محرک اولیه‌ای هست که حرکت را شروع کرده است. ولی آخر این سؤال پیش می‌آید که آن محرک اولیه را چه کسی حرکت داده است؟ می‌گفتند اگر این‌طور سؤال شود، تسلسل لازم می‌آید و تسلسل باطل است. اما این پاسخ لفاظی است و چیزی را حل نمی‌کند، و این جواب مقتع نیست. دیالکتیک می‌گوید تغییر و حرکت در ذات خود ماده است. یا به بیان دیگر، جنبش یک خودجنبی است، یا به بیان شاعرانه، روغن جنبش در درون خود اشیاء و پدیده‌ها می‌سوزد و انگشت بیگانه‌ای آن را نمی‌راند. حرکت به معنای فلسفی آن یعنی آنکه چیزی شروع می‌کند به چیز دیگر شدن. در آن چیزی که حرکت می‌کند ناهمگونی، دوگانگی و دوگونگی پدیدار می‌شود، اختلاف و تضاد بروز می‌کند. در کلیه اشیاء و پدیده‌ها همیشه

چیزی در حال پیدایش و رشد است و چیزی در راه زوال و افول. میرنده و رونده، نو و کهن، گذشته و آینده، با هم در مبارزه‌اند. این مبارزه است که تغییر و حرکت را موجد شده است.

این مقابله و نبرد چیزی که پدید می‌شود با چیزی که زوال می‌یابد، که شاعر بزرگ ما مولوی آن را «تنافی» می‌نامید، همان تضاد است. در هر پدیده‌ای از پدیده‌های طبیعت و جامعه که دقت می‌کنیم این نبرد مابین رشدیابنده و پژمرده، نو و کهنه، کیفیت سابق و کیفیت جدید را مشاهده می‌کنیم.

تضادهایی که در اشیاء و پدیده‌ها بروز می‌کند بر دو قسم است: آشتی‌پذیر (همساز) و آشتی‌ناپذیر (ناهمساز). حل تضاد آشتی‌ناپذیر از طریق غلبه یک طرف تضاد است بر طرف دیگر، ولی تضاد آشتی‌پذیر می‌تواند از طریق سازش و تلفیق حل شود. تضاد آشتی‌ناپذیر یا ناهمساز به‌ویژه مخصوص جامعه است، مانند تضاد بورژوازی و پرولتاریا.

قانون تکامل

معنای این قانون آن است که حرکت و تغییری که نتیجه تضاد درونی اشیاء و پدیده‌هاست، تکرار وضع گذشته نیست، بلکه مرتباً وضع نو و کامل‌تر و بغرنج‌تری به وجود می‌آورد. ماده از ساده به بغرنج، از نازل به عالی، در حرکت است. از بی‌جان جاندار، از حیوان انسان، و از انسان‌های اولیه جامعه امروز پدید شده است. اول، تغییرات نامرئی، نامشهود و تدریجی و در کمیت است. بعدها که تغییرات گسترش یافت و کمی به حد معینی رسید، جهشی واقع می‌شود و یک تغییر سریع در کیفیت روی می‌دهد، یعنی تحول یک‌باره (دفعی) و انقلابی روی می‌دهد و کیفیت تازه‌ای پیدا می‌شود. کیفیت سابق، حالت وضع سابق، به این ترتیب منتفی می‌شود و کیفیت و حالت کامل‌تر تازه‌ای جای آن را می‌گیرد. ولی این کیفیت و حالت تازه هم به‌نوبه خود زمانی می‌رسد که منتفی می‌گردد. این جریان را «نفی در نفی» می‌نامند. و از راه همین نفی در نفی است که ماده جاده تکاملی را به طرف اوج طی می‌کند.

جهش و آمدن ناگهانی کیفیت نو به‌جای کهنه، گاه به‌شکل انفجاری

است، و این پدیده در تاریخ به‌ویژه به‌صورت انقلابی اجتماعی درمی‌آید. جامعه‌شناسان بورژوا انقلاب اجتماعی را یک «تحمیل ضدقانونی اقلیت» بر جامعه جلوه‌گر می‌سازند، و می‌خواهند ضرورت و قانونیت انقلاب را در تاریخ منکر شوند، ولی حرکت تاریخ در دالان‌های تنگ «حقوق» بورژوازی نیست، بلکه موافق دیالکتیک سرشتی خود آن صورت می‌گیرد.

ماتریالیسم فلسفی می‌آموزد که جهان مادی است و احدی آن را نیافریده و همیشه در گذشته بوده و پیوسته در آینده خواهد بود، زیرا تجربه علمی نشان داده است که چیزی از عدم مطلق به وجود نمی‌آید و موجودی هم نیست که به عدم مطلق بدل شود. ماده چیست؟ تعریف فلسفی ماده که لنین آن را بیان کرده است، چنین است: ماده آن واقعیتی است که در ورای ما، و مستقل از فکر ما و شعور ما وجود دارد، ولی ما آن را با حواس خود درک می‌کنیم. فلسفه ابداً موظف نیست بگوید ماده از چه چیز ساخته شده است. این علم است که به تدریج ساختمان ماده (سلول، ملکول، اتم و ذرات اولیه درون اتم، انرژی، میدان‌ها و غیره) را کشف می‌کند و روزبه‌روز تصور ما را از ماده غنی‌تر و غنی‌تر می‌سازد.

شعور که به‌شکل ناقص و ابتدایی در حیوان و به‌شکل کامل و رشدیافته آن در انسان متمدن وجود دارد، نتیجه تکامل طولانی ماده است، و خاصیت یک ماده بسیار متشکل و فوق‌العاده بغرنج و پیچیده‌ای است که مغز نام دارد. چون فهمیدن آنکه چگونه انسان فعالیت می‌کند، سخن می‌گوید، فکر می‌کند، خواب می‌بیند، اشیاء و پدیده‌ها را می‌شناسد، آثار علمی و هنری می‌آفریند، یا زندگی آینده را طراحی و پیش‌بینی می‌کند، در گذشته برای بشر دشوار بود، لذا تصور کرد که شعور خاصیت روح است و روح دمی است آسمانی و چیزی است اسرارآمیز و غیبی. ولی علم امروز توضیح می‌دهد که چگونه سلول‌های مغز آدمی (که نورون نام دارد) تصاویر واقعیت خارج را به کمک فعل و انفعالات شیمیایی و الکتریکی منعکس و ثبت می‌کند، و چگونه این تصاویر را تجزیه و ترکیب می‌کند. بشر با کشف این قوانین، امروز

خود ماشین‌های منطقی و متفکر می‌سازد. همین کامیابی‌ها نشان می‌دهد که شناخت بشر از ساختمان مغز و روح شناخت درستی است.

لذا اول ماده بی‌جان بود و بعد ماده جاندار پدید شد؛ اول ماده بی‌شعور بود و بعد ماده ذی‌شعور پدید شده است.

لذا ماده بر شعور مقدم است.

آنهایی که ماده را بر شعور مقدم می‌شمزند، ماتریالیست (ماده‌گرا) نام دارند.

آنهایی که شعور را بر ماده مقدم می‌شمزند، ایدئالیست (پندارگرا، انگارگرا) نام دارند.

ایدئالیسم غلط است و علم امروز آن را به کلی رد کرده است.

نکته دیگری که ماتریالیسم فلسفی می‌آموزد آن است که ماده همیشه با زمان و مکان و حرکت همراه است.

حرکت بی‌ماده، و ماده بدون حرکت وجود ندارد، و حرکت شیوه هستی ماده است.

ماده بدون زمان و مکان، و زمان و مکان بدون ماده وجود ندارد. زمان و مکان اشکال هستی ماده‌اند.

تئوری و پراتیک

شناخت و معرفت انسان از جهان در جریان کار و کوشش و پراتیک به وقوع می‌پیوندد. از پراتیک یا عمل است که تئوری پدید می‌آید. به نوبه خود، علم یا تئوری، پراتیک یا عمل را هدایت می‌کند؛ علم و عمل یا تئوری و پراتیک با هم رابطه ناگسستنی دارند و این از مسائل مهم است که باید پیوسته در نظر داشت.

پراتیک یا عمل انسانی دارای سه شکل مهم و اساسی است:

۱. تولید محصولات مادی اعم از صنعتی و کشاورزی و پیشه‌وری؛

۲. تجربه و پژوهش علمی؛

۳. مبارزات طبقاتی.

تئوری نیز دارای سه شکل مهم و اساسی است:

۱. علوم اجتماعی و طبیعی؛
 ۲. ایدئولوژی‌های سیاسی و اجتماعی که مجموعه نظریات و عقاید یک یا چند طبقه درباره مسائل سیاسی و اجتماعی است (ایدئولوژی را می‌توان تقریباً به مسلک یا مرام ترجمه کرد)؛
 ۳. جهان‌بینی که در سابق تعریف آن را به دست داده‌ایم.
- جنبش انقلابی بدون تئوری انقلابی نمی‌تواند راه خود را به جلو باز کند. می‌گویند جنبش انقلابی کشتی است و تئوری انقلابی قطب‌نما؛ قطب‌نما بدون کشتی زنگ می‌زند و کشتی بدون قطب‌نما به گمراه می‌رود.
- علوم طبیعی و اجتماعی امروز اهمیت عظیمی کسب کرده‌اند. علوم طبیعی در دوران ما مستقیماً جزء قوای مولده قرار گرفته‌اند، و محرک عمده حرکت اجتماعی هستند. یعنی امروز دیگر رشد قوای مولده بدون هدایت و رهبری و شرکت مستقیم علوم ممکن نیست. امروز تجارب علمی نیز به شدت صنعتی و جمعی شده‌اند و دیگر عالم منفرد نمی‌تواند کاری بکند.
- ما در عصر «انقلاب علمی و فنی» زندگی می‌کنیم که منابع انرژی جدیدی مانند انرژی هسته‌ای، انرژی اتمی، انرژی آفتاب، انرژی حرکت‌های درونی زمین، انرژی جذر و مدّ دریاها و غیره را در دسترس ما می‌گذارد و موادّ جدیدی مانند پلاستیک شیمیایی (پولیمر یا بس‌پار) و غیره که دارای خواصّ زیاد هستند در اختیار ما قرار می‌دهد. با این موادّ شیمیایی جدید و با این منابع جدید انرژی، ما موفق شدیم رشته‌های جدید تکنیک ایجاد کنیم، مانند تکنیک الکترونیک و موشک و غیره. وسایل تولید به سرعت خودکار می‌شود. وسایل ارتباط مانند رادیو، تلویزیون، و روابط هوایی و زمینی به سرعت بسط می‌یابد. بشر در کیهان رخنه می‌کند. اسلحه نیز تحول عمیق یافته و از وسیله دفاع به وسیله امحای جمعی بدل شده است. لذا نمی‌توان تأثیرات عمیقی را که این عصر انقلاب علمی و فنی در همه شئون جامعه گذاشته نادیده گرفت. سوسیالیسم با استفاده از دستاوردهای علم زودتر در رشته اقتصاد پیروز می‌شود. سرمایه‌داری (یعنی مالکیت خصوصی سرمایه‌داران بر وسایل تولید) که جز سود این ساعت چیز دیگری را به رسمیت نمی‌شناسد، در

این عصر زودتر از صحنه تاریخ رانده می‌گردد. مثلاً خودکار شدن عمومی (اوتوماسیون) در شرایط جامعه طبقاتی سرمایه‌داری فقط می‌تواند بلیه بیکاری را تشدید کند.

امروز باید نسل انقلابی به اهمیت انقلاب علمی و فنی معاصر پی ببرد و متوجه باشد که این پدیده عظیم در استراتژی و تاکتیک طبقه کارگر در صحنه جهانی در هر کشور جداگانه مؤثر است و به هیچ‌وجه حق نیست نادیده گرفته شود. در این عصر انقلاب علمی و فنی، ایران با رژیم استبدادی سلطنتی و اصلاحات سطحی نمی‌تواند خود را به سطح جهانی برساند و عقب‌ماندگی وی زیاده‌تر می‌شود. به همین جهت، ضرورت یک رژیم خلقی مجهز به تئوری علمی در این عصر باز هم بیشتر شده است.

تئوری شناخت

شعور انسانی نتیجه انعکاس جهان خارج است در مغز وی. انسان، به مدد شعور، جهان خارج را می‌شناسد. برای شناخت جهان خارج، شعور انسانی در دو مرحله عمل می‌کند: اول مرحله حسی و دوم مرحله عقلی. در مرحله حسی، انسان با حواس خود جهان خارج را درک می‌کند (احساس، ادراک، تصور).

در مرحله عقلی، انسان آنچه را که درک کرده به صورت مفاهیم درمی‌آورد و از جمع و تفریق این مفاهیم، احکام منطقی می‌سازد و استنتاجات منطقی می‌کند (مفهوم، احکام، استنتاج).

نهیضت‌های اجتماعی هم از مرحله حسی و مرحله عقلی می‌گذرند. در مرحله حسی، شورها و عواطف بر مبارزان نهضت غلبه دارد و ادراک واقعیت دارای جنبه احساساتی است. در مرحله عقلی، نهضت‌ها می‌کوشند تا قوانین جامعه پیرامون و جنبش اجتماعی را عمیقاً درک کنند و مبارزه را در جهت صحیح و واقع‌بینانه سیر دهند. جنبش نجات‌بخش و انقلابی کشور ما مدت‌ها است که مرحله احساسی را گذرانده است و تجارب زیادی دارد و جامعه ایران را خوب می‌شناسد و می‌تواند عمل خود را بر تئوری درست، که همان

انطباق مارکسیسم - لنینیسم بر شرایط ایران است، مبتنی سازد. یکی از نکات مهم «تئوری شناخت» مسئله حقیقت است. حقیقت چیست؟ حقیقت یعنی انعکاس موثّق و دقیق واقعیت در ذهن ما. از آنجا که واقعیت ابدی و ازلی، و فوق العاده بغرنج در زمان و مکان است، فکر یک فرد قادر نیست در زمان محدود همه آنها را احاطه کند؛ لذا بشر در سیر تاریخی به تدریج می‌کوشد این واقعیت را بشناسد. در مرحله‌ای از مراحل فعالیت معرفتی خود، انسان نمودار یا مُدلی از آن واقعیت می‌سازد که با آنکه واقعیت را منعکس می‌کند ولی عین واقعیت نیست. هر قدر انسان در درک واقعیت و سرشت آن باریک‌تر می‌شود و جلوتر می‌رود، مدل خود را کامل‌تر می‌کند. لذا حقایقی که انسان در یک دوران بدان دست یافته است تغییرپذیر است، حقیقت نسبی است، نه حقیقت مطلق. ولی نباید تصور کرد در این حقایق نسبی هیچ سهمی از حقیقت مطلق، یعنی حقیقتی که طی زمان تغییر نخواهد کرد، نیست.

یکی از شرایط مهم دست یافتن به حقیقت، تفکر عینی است، یعنی بررسی دقیق واقعیت بدون مداخله دادن خواست و غرض و پیشداوری. کسانی که به شیوه ذهنی فکر می‌کنند، یعنی می‌خواهند خواست و غرض پیشداوری خود را بر واقعیت تحمیل کنند، قادر نیستند به واقعیت چنان که هست پی ببرند. در پژوهش‌های علمی نیز کوشش به کار رفته است از تأثیر دستگاه‌های اندازه‌گیری و مشاهده، در روند تجربه‌ای که می‌شود، هر چه بیشتر کاسته شود، و هم اکنون تا حد زیادی تجربه خالصی که مشوّب به تأثیر دستگاه‌ها نباشد و نقش مشاهده‌کننده در آن بی‌اثر شود، انجام می‌گیرد تا واقعیت چنان که هست درک شود. این امر نظریات ندانم‌گرایان (آگنوستیک)ها را که می‌گفتند ما هرگز نمی‌توانیم سرشت اشیاء را درک کنیم زیرا وجود ما، عقل و حواس ما، دستگاه‌های تجربه‌ما، حجابی بین ما و واقعیتند، رد می‌کنند.

نکاتی در باره ماتریالیسم تاریخی

اگر ما قوانین دیالکتیک را بر سیر جامعه انطباق دهیم و از این نظر گاه پدیده‌های

تاریخ بشر و جامعه انسانی را بررسی نماییم، فلسفه اجتماعی خاصی به دست می‌آوریم که آن را ماتریالیسم تاریخی می‌نامند.

ماتریالیسم تاریخی در واقع مدخل فلسفی بر جامعه‌شناسی مارکسیستی است. این جامعه‌شناسی کامل‌ترین و دقیق‌ترین جامعه‌شناسی هاست.

سرمایه‌داران مایل نیستند ماهیت پدیده‌های اجتماعی چنان که هست بر ملا شود. لذا در کشورهای سرمایه‌داری، جامعه‌شناسی به تحقیقات تجربی محدود اکتفا می‌کند و قوانین حرکت تاریخ را بیرون نمی‌کشد و تنها فاکت‌های جداگانه را بررسی می‌کند.

جامعه‌شناس بورژوا علاقه عجیبی دارد که همه پدیده‌های تاریخ را نتیجه سجایا و خاصیت‌های روح انسان مانند شهرت، قدرت‌طلبی، خودخواهی و امثال آن بدانند. تردیدی نیست که انسان‌ها دارای مختصات روحی هستند، ولی این مختصات روحی در ادوار مختلف تاریخ به اشکال گوناگون بروز می‌کنند و تحولات پی‌درپی و بسیار متنوع تاریخ را به کمک چند صفت ثابت روحی نمی‌توان توضیح داد. جامعه‌نُسجی است به مراتب بغرنج‌تر از مغز انسان، زیرا جمع افرادی است که خود یک موجود ذی‌شعورند. تازه این نسج در سیر تکاملی و تحول دائمی است. لذا آن را باید با درک قوانین خاص تکامل خود جامعه فهمید، و این شدنی نیست مگر آنکه ما جامعه انسانی را از آغاز پیدایش آن تا امروز، نه بر اساس وهم و فرض، بلکه بر اساس فاکت‌های علمی بررسی کنیم، و قوانین تحول مادی و معنوی آن، و به‌هم‌بافتگی این دو نوع تحول را بیابیم. مارکس و لنین اولین اندیشه‌ورانی هستند که به انجام این وظیفه شگرف نایل آمدند. البته آنها از جهت زمانی و مکانی محدود بودند و نمی‌توانستند همه مباحث لازم را در این باره روشن کنند. جامعه‌شناسی مارکسیستی طی صد و پنجاه سال اخیر همه‌جانبه‌گسترش یافته و درباره مباحث مختلف آن ده‌ها و صدها کتاب قطور نوشته شده و هزاران و ده‌ها هزار کارشناس این دانش در جوامع سوسیالیستی وجود دارند. چون نسج اجتماعی ماورای بغرنج است، محل سفسطه، مهره‌بازی با مقوله‌های اجتماعی، دادن مدل‌ها و نمودارهای سفسطه‌آمیز مختلف، برای کسی که در این کار دست داشته باشد، آسان

است. امپریالیسم در دوران اخیر می‌کوشد با استفاده از لغات و اصطلاحات مارکسیستی، مکاتب فریبنده‌ای بسازد که گویا مارکس و انگلس را تکمیل می‌کنند، ولی در واقع هدفشان از میان بردن سرشت انقلابی این مکتب است. ماتریالیسم تاریخی، برعکس، ذی‌علاقه است که قوانین اجتماعی را کشف کند و طبقات انقلابی را به معرفت این قوانین مجهز نماید تا آنها بر حرکت خودبه‌خودی تاریخ غلبه کنند و به فن انقلاب دست یابند، و جامعه تازه را بنیاد نهند. موافق ماتریالیسم تاریخی، دستگاه جامعه بشری از دو بخش عمده و اساسی تشکیل شده است:

۱. هستی مادی جامعه، و

۲. شعور جامعه.

هستی مادی جامعه ساخت اقتصادی آن جامعه و مرکب از نیروهای مولده و مناسبات تولید است.

نیروهای مولده عبارت است از انسان‌های تولیدکننده به اضافه وسایل کار (ماشین‌ها یا افزارهای تولید و غیره) و مناسبات تولید یعنی مناسبات مالکیت، یعنی اینکه چه کسی مالک افزارها یا ماشین‌های مولده است و بین افراد جامعه در جریان تولید چگونه روابطی حکمرواست؛ رابطه بهره‌دهی و بهره‌کشی و فرماندهی و فرمانبری (آقای-نوکری) است یا رابطه همکاری و تعاون؟

حیات معنوی جامعه تمام بخش‌های شعور اجتماعی را در بر می‌گیرد که قسمتی از آن «روبنای» جامعه است، یعنی آن بخشی از شعور اجتماعی که با تغییر بنیاد مادی یا هستی مادی جامعه (که آن را زیربنا می‌نامند) تغییر می‌کند. لذا باید توجه داشت که مفهوم «شعور اجتماعی» یا «حیات معنوی اجتماعی» از مفهوم «روبنا» که تنها قسمت‌هایی از این شعور اجتماعی را در بر می‌گیرد (مانند فلسفه، مذهب، حقوق، سیاست، اخلاق) وسیع‌تر است. بدین‌سان علم را نمی‌توان روبنا محسوب داشت، با آنکه جزء اشکال شعور اجتماعی است، و چنان‌که گفتیم در دوران ما وارد ترکیب زیربنای جامعه شده است. یا زبان و فرهنگ را نمی‌توان به حساب روبنا وارد کرد، چنان‌که برخی‌ها چنین اشتباهی می‌کنند.

پس روینای جامعه یعنی روحيات، افکار، عقاید جامعه، که جنبه طبقاتی دارد. با تغییرات زیربنای جامعه، یعنی با تغییر شیوه هستی جامعه، تغییر افرازاها، ماشین‌ها، مناسبات تولید و مالکیت، در یک کلمه با تغییر حیات اقتصادی جامعه، روبنا هم تغییر می‌کند: در روحيات، افکار، نظریات و عقیده جامعه تغییراتی حاصل می‌شود. عامل اقتصادی در سیر تحولات تاریخ دارای نقش تعیین‌کننده است. ولی مارکسیسم فقط متوجه تأثیر تغییرات زیربنا در روبنا نیست. اگر مارکسیسم فقط تأثیر زیربنا را در روبنا می‌دید و عکس آن را نمی‌دید، دچار اشتباهی عظیم می‌شد. دشمنان مارکسیسم این مکتب علمی را به چنین اشتباهی متهم می‌کنند و می‌گویند مارکسیسم نقش عوامل اقتصادی را در سیر تاریخ مطلق کرده است و همه چیز را می‌خواهد فقط از راه عوامل اقتصادی توضیح دهد. این اتهام نادرستی است و یا نتیجه غرض است یا نتیجه عدم درک مارکسیسم.

مارکسیسم معتقد است که روینای جامعه، یعنی مذهب، حقوق، سیاست، فلسفه، آداب و رسوم، روحيات اجتماعی و غیره و غیره نیز به‌نوبه خود در زیربنا مؤثر است و حرکت آن را تند و کند می‌کند. لذا روبنا و زیربنا در هم مؤثرند؛ ولی نقش عمده و تعیین‌کننده با زیربنا است.

از آن گذشته، روینای جامعه به‌خودی‌خود یک حرکت نسبتاً مستقل هم دارد، زیرا از ترکیب افکار و عقاید و روحيات و آداب و رسوم سابق، عقاید و روحيات و آداب و رسوم تازه پدید می‌شوند، بدون آنکه تغییرات مهمی در زیربنای جامعه شده باشد.

اگر ما این تأثیر بغرنج زیربنا و روبنا را در هم، و این تحول نسبتاً مستقل روبنا را خوب درک کنیم، فلسفه اجتماعی مارکسیسم را فهمیده‌ایم و دچار اکنومیسیم و مطلق کردن عامل اقتصادی نشده‌ایم؛ و الا آن را نفهمیده‌ایم. تمام نکته مهم فلسفه اجتماعی مارکس در همین جاست.

البته به‌جز عوامل زیربنا (اقتصاد جامعه) و روبنا، عوامل دیگری نیز در تکامل اجتماعی مؤثر است، مانند محیط جغرافیایی، نقش افراد و قهرمانان در تحول تاریخی، مختصات روحی یک خلق در دروان معین و غیره. یک تئوری

غلط وجود دارد به نام «تئوری عوامل» یا تئوری فاکتورها که می‌گوید معین کردن عامل اساسی در تحول تاریخی لازم نیست؛ همه عوامل به یک اندازه مهم هستند؛ باید همه آنها را در نظر گرفت.

مارکسیسم منکر تأثیر عوامل مختلف نیست، ولی بر آن است که این عوامل فقط در تند و کند کردن حرکت جامعه و در شکل بروز حوادث مؤثرند. محتوای اساسی تاریخ جامعه را حیات اقتصادی - اجتماعی و روبنایی که از آن حاصل می‌شود معین می‌کند. تحول این محتوا، صرفاً و صرفاً عامل اجتماعی و عینی است و عامل طبیعی و بیولوژیک نیست، و عامل ذهنی (مانند نقش افکار، نقش رجال و قهرمانان) هم نیست. تحول حیات مادی جامعه (نیروهای مولده و مناسبات تولید) انگیزه اساسی جامعه است. به همین جهت، مارکسیسم می‌گوید: هستی مادی جامعه است که حیات معنوی آن را مشخص می‌کند، نه برعکس. گرچه خود حیات معنوی به‌نوبه خود در هستی مادی، یعنی در زندگی اقتصادی و مختصات اجتماعی ناشی از آن تأثیر می‌بخشد.

برای آنکه نیروهای مولده بدون مانع و آزادانه رشد یابند، باید مناسبات تولید (یعنی مناسبات مالکیت یا مناسبات اقتصادی بین افراد جامعه) طوری باشد که به این رشد میدان بدهد. در چنین حالتی می‌گویند که بین نیروهای مولده و مناسبات تولید توافق وجود دارد.

ولی زمانی فرامی‌رسد که رشد نیروهای مولده دیگر در چارچوب مناسبات تولید موجود نمی‌گنجد و این مناسبات تولید، یا شکل مالکیت و مناسبات دیگر اقتصادی بین افراد جامعه، برای رشد قوای مولده سد می‌شوند. از اینجا دوران عدم توافق نیروهای مولده و مناسبات تولید آغاز می‌شود. این دوران، دوران انقلاب اجتماعی است، یعنی جامعه ناچار است سازمان و مقررات و نظامات کهنه خود را عوض کند، سازمان و مقررات و نظامات تازه‌ای قبول کند، و وضعی به وجود آورد که موافق و مناسب با رشد نیروهای مولده باشد. جامعه مجبور است شکل کهنه مالکیت را عوض کند، و شکل تازه مالکیت را جانشین آن سازد. به همین جهت، مالکیت برده‌داران جای خود را به مالکیت

فئودال‌ها داد. مالکیت فئودال‌ها جای خود را به مالکیت سرمایه‌داری سپرد. با زوال سرمایه‌داری، دوران مالکیت خصوصی اصولاً به پایان می‌رسد، زیرا تولید در دوران ما به شدت اجتماعی شده است و این تولید اجتماعی شده در چارچوب تملک خصوصی سرمایه‌داران نمی‌گنجد؛ لذا باید مالکیت اجتماعی یا سوسیالیستی پدید آید، و نیروهای مولده بلامانع و آزادانه رشد کنند.

این جریان را قانون توافق حتمی نیروهای مولده و مناسبات تولید نام نهاده‌اند. امروزه برخی از جامعه‌شناسان سرمایه‌داری نیز، ولو به‌طور ناقص و ناپیگیر، به صحت قانون توافق حتمی نیروهای مولده و مناسبات تولید اعتراف دارند.

مارکسیسم بر اساس این قانون، ضرورت انقلاب اجتماعی را ثابت کرد. لذا انقلاب یک پدیده ناگزیر تکامل اجتماع است و یک امر من‌درآوردی و دل‌بخواه یا نتیجه روحیه «اخلالگری» توده‌ها نیست، آن‌طور که قشرهای ضدانقلابی جامعه می‌خواهند جلوه‌گر کنند.

باید توجه داشت که عدم توافق نیروهای مولده و مناسبات تولید، تنها و تنها، زمینه مساعد تاریخی انقلاب‌ها را به وجود می‌آوردند و برای آنکه انقلاب در واقع تحقق یابد، علاوه بر آن، شرایط دیگر لازم است که دیرتر توضیح خواهیم داد.

انقلاب اجتماعی یعنی انتقال قدرت حاکمه از دست طبقه یا طبقات بهره‌کش و ستمگر به دست طبقه یا طبقات بهره‌ده و ستمکش که می‌خواهند نظامات جدیدی را به سود رشد جامعه برقرار کنند. می‌توان از این لحاظ طبقات و قشرهای جامعه را به ارتجاعی و محافظه‌کار (ضدانقلابی) و مترقی و تحول‌طلب (انقلابی) تقسیم کرد. معنای انقلاب اجتماعی از جهت علم مارکسیسم - لنینیسم جز این انتقال قدرت چیز دیگری نیست، ولی انقلاب از لحاظ شیوه تحقق و وقوع، خود بر دو نوع است: مسالمت‌آمیز و قهرآمیز. اشکال عمده انقلاب قهرآمیز عبارت است از قیام مسلح و جنگ انقلابی. انقلاب مسالمت‌آمیز به‌طور عمده از طریق به دست آوردن اکثریت آرا در

جامعه و سرنگون کردن قانونی و آرام هیأت حاکمه مرتجع انجام می‌گیرد. تجربه نشان داده است که اگر هم به دست گرفتن قدرت حاکمه از طریق قانونی در شرایط ویژه‌ای ممکن باشد، حفظ این قدرت در چارچوب تنگ قانونگزاری بورژوازی محال است. در هر دو حالت، انقلاب یک تحول کیفی در جامعه است که با اعمال قدرت و تحمیل اراده توده‌ها همراه است، زیرا بدون چنین اعمال قدرتی (به هر صورتی که باشد، قانونی یا در ورای قانون) صاحبان امتیاز خودبه‌خود از این امتیازات دست‌بردار نیستند.

علاوه بر شرط عدم توافق بین نیروهای مولده و مناسبات تولید، برای وقوع و پیروزی انقلاب شرایط عینی و ذهنی لازم است. این نکته‌ای است که لنین در یک رشته از آثار خود تصریح کرده است.

شرط عینی انقلاب عبارت است از وجود وضع انقلابی در جامعه.

وضع انقلابی موقعی است که هیأت حاکمه دچار بحران شود و نتواند به شیوه سابق حکومت کند و زیردستان جامعه دچار فقر و محرومیت شدید باشند و دیگر نخواهند به شیوه سابق بر آنها حکومت شود، و فعالیت توده‌ها به سرعت رشد یابد؛ یا به عبارت دیگر، دولت توان حکومت را از دست بدهد و مردم نیز حاضر به رزمیدن باشند.

اما شرط ذهنی انقلاب، وجود حزب انقلابی طبقه پیشرو است، حزبی که بتواند توده‌های وسیع را به دنبال خود بکشد. و در دوران ما، شرط ذهنی انقلاب عبارت است از وجود حزب طراز نوین طبقه کارگر که بتواند قشرهای زحمتکش شهر و ده را به دنبال خود بکشد و انقلاب را پیگیرانه به سرانجام رساند.

لنین تصریح می‌کند که بدون وجود عامل ذهنی انقلاب، یعنی حزب انقلابی بانفوذ، وضع انقلابی برای پیروزی انقلاب کافی نیست. اپورتونیست‌های راست و چپ در مسئله انقلاب اجتماعی از تحلیل علمی در دو جهت خطا انحراف می‌جویند. اپورتونیست‌های راست ضرورت انقلاب اجتماعی را رد می‌کنند و مدعی هستند که از راه رفرم‌های تدریجی می‌توان به هدف رسید، و تراکم تدریجی رفرم‌ها خودبه‌خود تحول بنیادی را به وجود خواهد آورد.

یکی از اشکال مهم اپورتونیسیم چپ که روزه‌روز خطا بودن آن بیشتر ثابت می‌شود، نظریاتی است که گاه با برچسب «مارکسیسم-لنینیسم» نیز به میدان می‌آید ولی در عمل مائوئیست‌ها و پیروان ایرانی آنهاست که تئوری لنینی وجود شرایط عینی و ذهنی انقلاب و ضرورت پیوند دادن مبارزات مخفی و علنی، مبارزات مطالباتی و سیاسی انقلاب را یا صریحاً یا غیرمستقیم رد می‌کنند و فقط اقدام فوری به عمل مسلحانه را در دستور روز می‌گذارند. در کشورهایی که ترکیب خرده‌بورژوازی جامعه قوی است، نظریات اپورتونستی «چپ» و راست می‌تواند رخنه کند. لذا طبقه کارگر و حزبش باید با تمام قوا برای حفظ پاکیزگی مارکسیسم-لنینیسم و دفاع از تئوری لنینی انقلاب مبارزه نماید.

تجربیات تلخ و خونینی در کشور ما، بی‌ثمری اقدامات جانبازانه افراد انقلابی مجزا از سازمان، مجزا از خلق، مجزا از شرایط انقلابی را نشان داده است. کمترین ضرر این اشتباهات این بود که در قبال از میان رفتن (به اصطلاح لنین) چند «فرومایه»، جامعه ما جمعی از فرزندان مبارز خود را که می‌توانستند در صورت داشتن روش درست منشأ تأثیرات مهمی شوند، به دست دژخیمان ساواکی شاه از دست داد.

طبقات جامعه و دولت

جامعه از قشرهایی تشکیل می‌شود که نقش آنها در اقتصاد جامعه و عملکرد آنها در تقسیم کار اجتماعی یکسان نیست و طبقات نام دارند. طبقات را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱. طبقات استثمارکننده (یا بهره‌کش) که وسایل تولید را در مالکیت دارند ولی خود در جریان تولید شرکت ندارند. مثلاً در جامعه ما، قشرهای گوناگون سرمایه‌داران، اعم از صاحبان صنایع، بازرگانان بزرگ، بانکداران، زمینداران بزرگ و غیره، جزو طبقه استثمارکننده هستند.

۲. طبقات استثمارشونده (یا بهره‌ده) که وسایل تولید را در اختیار خود

ندارند ولی خود در جریان تولید شرکت دارند، یعنی جزو نیروهای مولده هستند. مثلاً در جامعه ما، کارگران صنعتی و غیرصنعتی (راه، ساختمان و غیره) و کارگران کشاورزی مهم‌ترین طبقه استثمار شونده‌اند.

۳. طبقات متوسط (یا خرده‌بورژوازی) که هم مالک وسایل تولید هستند و هم مستقیماً در تولید شرکت دارند، مانند پیشه‌وران شهرها و دهقانان میانه‌حال و تهی‌دست روستاها، و قشرهای میانی کارمندان و روشنفکران و غیره که به این قشر تعلق دارند.

در سراسر تاریخ مکتوب بشر، بین بهره‌کشان، مانند مولایان (یا خواجهگان)، ارباب‌ها، سرمایه‌داران از طرفی، و بهره‌دهان، مانند غلامان (یا بندگان)، رعایا و کارگران مزدور از طرف دیگر، مبارزه طبقاتی وجود داشته است و طبقات متوسط بر حسب آنکه وضعیتشان آنها را به کدام دسته نزدیک‌تر می‌ساخته است، در این میانه در نوسان بودند. تاریخ میهن ما ایران نیز عیناً همین منظره مبارزه طبقاتی را نشان می‌دهد. مبارزه طبقاتی محرک تحولات جامعه‌های طبقاتی است که سرانجام به پیروزی پرولتاریا و تشکیل جامعه بدون طبقات منجر می‌شود. روشنفکران قشری هستند که در آن افراد همه طبقات جامعه، از بهره‌کش و بهره‌ده، می‌توانند شرکت داشته باشند و با کار فکری سروکار دارند، مانند پزشکان، هنرمندان، وکلای دادگستری، مهندسان، معلمان، دانشجویان و غیره. برخی‌ها روشنفکران را «نیم طبقه یا شبه طبقه» می‌شمارند. کارمندان نیز قشر دیگری است که از عناصر مختلط تشکیل شده که وجه مشترک آنها کار در دستگاه اداری دولتی و غیردولتی است. کارمندان را برخی جزو روشنفکران می‌دانند. کارمندان را می‌توان به لشگری و کشوری تقسیم کرد.

در جامعه‌های سرمایه‌داری، عناصر بی طبقه و انگل هم وجود دارند که یک قشر بزرگ آن لومپن پرولتاریا یا زنده‌پوشان هستند، مانند گدایان، اوباش و غیره.

لنین به درک ساختمان طبقاتی یک جامعه بسیار اهمیت می‌داد و توصیه

می‌کرد که در پس شعارها و نظریات سیاسی، منافع این یا آن طبقه، موافق سؤال «به نفع کیست؟» جستجو شود.

دولت از زمانی به وجود آمده است که جامعه به دو گروه متناقض و آشتی‌ناپذیر تقسیم شد. هدف دولت، ثبات و نظام اجتماع، البته به سود طبقه یا طبقات مسلط است.

دولت در جامعه مبتنی بر طبقات آشتی‌ناپذیر بهره‌کش و بهره‌ده، نماینده طبقات استثمار کننده است. در چنین جامعه‌ای دولت، هر شکلی هم که داشته باشد، در ماهیت خود دیکتاتوری این طبقات است. مثلاً در جامعه سرمایه‌داری، دولت دیکتاتوری سرمایه‌داران است، یعنی دیکتاتوری اقلیت علیه اکثریت. در جامعه سوسیالیستی، دولت از جهت ماهیت خود دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی دیکتاتوری اکثریت بر اقلیت است. از واژه علمی «دیکتاتوری پرولتاریا» مبلغان بورژوازی این سوءاستفاده را می‌کنند که گویا کمونیست‌ها مخالف آزادی و طرفدار دیکتاتوری هستند. این حرف یک هوچی‌بازی است که نباید به آن اعتنایی کرد.

سوسیالیسم طبقات استثمارگر را به عنوان طبقه ملغی می‌کند، و نخست در جامعه، آن طبقاتی را که منافع همانند دارند باقی می‌گذارد، و سپس به تدریج به سوی ایجاد جامعه بی‌طبقات می‌رود.

فرمایشون‌های اقتصادی - اجتماعی

اگر به تاریخ بشر از لحاظ نیروهای مولده و مناسبات تولید و ساختمان طبقاتی نظر بیندازیم و بخواهیم بر این اساس آن را طبقه‌بندی کنیم، می‌توانیم در آن مراحل تشخیص دهیم که تقریباً جوامع همه کشورهای به تدریج و پیاپی از این مراحل می‌گذرند، که فرمایشون اقتصادی - اجتماعی یا نظام یا (صورت‌بندی) اقتصادی - اجتماعی نام دارد.

این مراحل عبارت است از: کمون اولی، بردگی، سرواژ (یا فئودالیسم)، سرمایه‌داری، سوسیالیسم.

اینک درباره هر یک از این مراحل مختصری توضیح می‌دهیم.

۱- کمون اولیه موقعی است که اصلاً مالکیت خصوصی و بهره‌کشی انسان از انسان نبود، زیرا بشر مراحل ابتدایی تاریخ خود را سیر می‌کرد و رشد نیروهای مولده در سطح نازل بود و امکان ایجاد مازاد محصول که بعداً سرچشمه مالکیت خصوصی و استثمار شد، وجود نداشت. کمون اولیه کم‌کم به مرحله نظام دودمانی پای گذاشت. در نظام دودمانی به روابط خونی و خویشاوندی اهمیت زیاد گذاشته می‌شود. در این نظام، ابتدا نقش زن و مادر در جامعه زیاد بود و این جامعه مادرسالاری یا مادرسببی نام دارد. سپس نقش مرد و پدر در جامعه زیاد شد و این جامعه پدرسالاری یا پدرسببی نام دارد. بقایای نظام دودمانی و پدرسالاری هنوز در قبایل و عشایر ایران زیاد است.

۲- بردگی به تدریج در جامعه مالکیت خصوصی بسط می‌یابد و اسیران جنگی و حتی و امداران فقیر به صورت برده در می‌آیند. جامعه به خواجهگان و بردگان تقسیم می‌شود، و این نخستین طبقات ناهمساز و آشتی‌ناپذیر در جامعه‌اند. کار برده تماماً به خواجه تعلق داشت و جان او نیز در تصرف خواجه بود.

در ایران نظام بردگی بسط خاص نیافت. به‌ویژه بردگی در تولید صنعتی و معدنی و کشاورزی رخنه چندانی نکرد و با نظام دودمانی مخلوط بود، و مدت‌ها در متن جامعه فئودالی سنتی ایران و به شکل ضمیمه آن باقی بود، و گاه منجر به قیام‌های مهم بردگان شد، مانند قیام زنگیان.

۳- سرواژ یا فئودالیسم (یا رژیم ارباب - رعیتی) - رعیت برخلاف برده می‌توانست قسمتی از محصول کار خود را برای خود نگاه دارد و قسمتی را به‌عنوان بهره مالکانه به ارباب بدهد. با آنکه مالک مانند برده‌دار صاحب رعیت نیست، ولی رعیت در قید اسارت ارباب است. ارباب قانوناً حق کشتن رعیت را ندارد. ارباب از رعیت بیگاری، بهره جنسی و نقدی می‌ستاند. در اروپا رعیت را با زمین می‌فروختند. در ایران شرعاً و عرفاً رعیت آزاد بود ولی عملاً به زمین بسته بود. در جامعه ما هنوز هم بقایای رژیم ارباب-رعیتی دیده می‌شود.

۴- سرمایه‌داری یا جامعه کار مزدوری - با رشد نیروهای مولده، به تدریج

کارگاه‌ها و کارخانه‌ها پدید می‌شود. فقرای شهر و ده نیروی بازوی خود را به سرمایه‌داران می‌فروشند و به مزدوران او بدل می‌گردند. سرمایه‌داران ثمره کار مزدوران را به خود اختصاص می‌دهند.

در ایران، با وجود بسط روابط کالا-پولی و قدمت وجود «طرازاها»، «کارگاه‌ها»، «کارخانه‌های» دستی، به علت عدم رشد نیروهای مولده و پیدایش منبع جدید انرژی (مانند بخار) و عدم تحقق انباشت سرمایه‌داری (در اثر فقدان حداقل امنیت قانونی به سبب وجود استبداد خشن و غارتگر شاهان)، سرمایه‌داری بر زمینه‌های بومی و محلی پدید نشد. سرمایه‌داری ایران به وسیله استعمارگران در قرن‌های ۱۸ و ۱۹ میلادی از راه بازرگانی و قرضه و امتیازات به تدریج در ایران رخنه کرد و به شکل ناهنجاری رشد یافت، و اینک به نظام مسلط در جامعه ما مبدل شده است.

۵- سوسیالیسم - استعمارشدگان به رهبری طبقه کارگر سرانجام حاکمیت سرمایه‌داران را برمی‌اندازند و مالکیت اجتماعی را برقرار می‌کنند.

مارکس از یک فرماسیون دیگری هم که در آسیا بوده است، به نام «شیوه تولید آسیایی» سخن می‌گوید که بر پایه کمون‌های دهقانی و مالکیت وسیع دولتی زمین و رژیم استبداد سخت سلطنتی همراه با الوهیت شاه و بردگی جمعی است. به هر جهت باید دانست که فرماسیون‌های ذکر شده در همه کشورهای یک شکل و یکسان نبوده‌اند. در هر کشوری ویژگی‌های بسیاری دارند. مثلاً فتودالیسم ایران عین فتودالیسم اروپایی نیست. در فتودالیسم ایران، شهر اهمیتی بیش از ده داشت؛ شهر مرکز فتودال‌ها بود نه ده. روابط کالایی-پولی بسط فراوان داشت، بردگی به شکل خانگی به مقیاس وسیع وجود داشت، و غیره و غیره، و اگر کسی بخواهد این اشکال را یکسان بگیرد، دچار اشکال خواهد شد. باید ویژگی‌های فرماسیون‌ها را دقیقاً فهمید و به حساب گذاشت، و الا الگوسازی‌های قالبی ممکن است جانشین تحلیل وضع مشخص شود و ما را به گمراه بکشاند.

صاحب نظران بورژوازی و خرده‌بورژوازی از تئوری فرماسیون‌های مارکس بسیار ناراحتند، زیرا این تئوری با بیرون کشیدن رشته رهنمای قوانین

اجتماعی از درون هرج و مرج گنج‌کننده فاکت‌های تاریخی، این تاریخ را قابل درک می‌کند و سمت حرکت آن را نشان می‌دهد و ضرورت جانشین شدن نظام نوی را به جای نظام مالکیت خصوصی سرمایه‌داران ثابت می‌کند. لذا مساعی عجیبی به کار می‌رود تا با دادن انواع الگوهای مختلف و با وارد کردن اقسام ایرادهای سفسطه‌آمیز، تئوری فرماسیون‌ها را سست کنند. تئوریسین‌های بورژوا از نوع ماکس وبر، توین‌بی، لوی ستروس، رستو، آرن و بل هر یک به نحوی کوشیدند تاریخ را موافق میل پاسداران نظام سرمایه‌داری «توضیح بدهند». یکی از سفسطه‌های رایج زمان ما، سوءاستفاده از برخی تذکرات سخنان مارکس برای سست کردن تئوری فرماسیون‌هاست، مانند: بزرگ کردن بیش از حد تئوری «ناخویشتنی» مارکس^۱ و تبدیل آن به یک سیستم مستقل. یا چسبیدن به اظهارات مارکس درباره شیوه آسیایی تولید با انواع و اقسام تعریفات و توضیحات دل‌بخواه و درهم برهم. تمام این تلاش‌ها حسابگرانه، تخریبی، و سرانجام عبث است.

مراعات تئوری فرماسیون‌ها البته با محاسبه و در نظر گرفتن ویژگی‌های تاریخی هر جامعه مشخص، بهترین رشته هادی برای سر در آوردن از گم‌بیشه تاریخ است که در آن حوادث، افراد، عقاید، تمدن‌های بسیار بسیار متنوعی جای هم را گرفته‌اند، و برای نگرنده سطحی به نظر می‌رسد که با یک بازی مغشوش و بی سرانجامی سر و کار دارد، و حال آنکه در واقع چنین نیست. باید توجه کنیم که همین انبوهی عوامل در تاریخ، میدان «سفسطه‌های تاریخی» را که عوامل غیرعمده را جانشین عوامل عمده می‌کنند، باز می‌کند. مثلاً فرویدیسم با مطلق کردن عامل کشش و جاذبه جنسی بین انسان‌ها و مختصات روانی ناشی از آن، می‌خواهد این عوامل روحی را به مقتدرترین عامل توضیح‌دهنده تاریخ بدل کند.

۱ - ناخویشتنی یا دگرخویشی (Aliénation) وقتی است که اراده انسان به صورت دولت، خیال انسان به صورت مذهب، کار انسان به صورت کالا، رفتار انسان به صورت آداب و رسوم، از او جدا و بر او مسلط می‌شود.

نکاتی از اقتصاد مارکسیستی

چنان‌که در سابق گفتیم، یکی از بخش‌های سه‌گانهٔ مارکسیسم - لنینیسم اقتصاد است. مارکس تئوری اقتصادی خود را در کتاب معروف خود کاپیتال (سرمایه) توضیح داده است. این کتاب تحلیل اقتصادی جامعهٔ سرمایه‌داری است. لنین در کتاب «امپریالیسم، آخرین مرحلهٔ سرمایه‌داری» تحلیل مارکس را دنبال کرده است. مارکس، انگلس و لنین اصول اولیهٔ ساختمان جامعهٔ سوسیالیستی را نیز از لحاظ اقتصادی و اجتماعی روشن ساخته‌اند. لذا ما برای آشنایی خیلی مُجمل و مختصر با تئوری اقتصادی مارکس، انگلس و لنین، سودمند است عجالاً تنها با تشریح آنها از سرمایه‌داری و سوسیالیسم آشنا شویم.

سرمایه‌داری: نظامی است مبتنی بر استثمار از کار مزدوری کارگران به دست سرمایه‌داران. استثمار یا بهره‌کشی یعنی آنکه سرمایه‌داری آن «ارزش اضافی» را که کارگر با کار خود ایجاد می‌کند، تصرف می‌نماید. و اما ارزش اضافی عبارت است از ارزشی که کارگر بیش از ارزش نیروی کار خود ایجاد می‌کند. یعنی ارزش اضافی عبارت است از تفاوت بین ارزشی که کارگر در مقابل فروش نیروی کار خود به صورت مزد دریافت می‌کند، و آن ارزشی که با کار خود به وجود می‌آورد. به‌عنوان مثال، (مثالی است ساده که در زندگی به مراتب بغرنج‌تر و پیچیده‌تر است) فرض کنیم که کارگر در عرض روز ۸ ساعت کار می‌کند و در این مدت ارزشی برابر ۱۰۰ ریال ایجاد می‌کند.

سرمایه‌دار این ۱۰۰ ریال را به کارگر نمی‌دهد، بلکه ۵۰ ریال که برابر ارزش ۴ ساعت کار کارگر و مطابق با ارزش نیروی کار اوست (یعنی با همین پول کارگر بتواند نیروی بدنی خود را تجدید کند) به او می‌دهد، و ۵۰ ریال دیگر را که ارزش اضافی نام دارد خود بر می‌دارد. از تراکم و انباشت تدریجی، ارزش اضافی سرمایه پدید می‌آید. لذا سرمایه در حقیقت کار متراکم کارگران است. سرمایه‌دار به کمک سرمایه، تولید و تولید مجدد اجتماعی را در دست خود نگاه می‌دارد. سود سرمایه‌دار و بازرگان و بهره بانکدار همه و همه آشکال مختلف ارزش اضافی است، چون تنها نیرویی که ثروت ایجاد می‌کند کار مولده کارگر است و بقیه همه با ارزشی که این کار ایجاد کرده است معامله می‌کنند.

البته ارزشی که کارگر تولید می‌کند به صورت کالا به بازار می‌آید، یعنی قابل مبادله با جنس یا با پول است. بها یا قیمت این کالا در بازار به عرضه (یعنی میزان کالا در بازار) و تقاضا (یعنی تعداد مشتری در بازار) بستگی دارد و هر قدر عرضه بیشتر و تقاضا کمتر، کالا بی‌بهرتر می‌شود و برعکس. ولی این بها یا قیمت به هر صورت در چارچوب همان ارزش کالا است که برای تولید آن کار مولد اجتماعی کارگران به کار رفته است. سرمایه‌داران رنگارنگ (صاحب کارخانه، بانکدار، بازرگان و غیره) انگل‌های این کار مولد اجتماعی کارگران هستند، درست مانند شته‌هایی که به درخت تناور می‌چسبند و با مکیدن شیرۀ حیاتی درخت فربه می‌شوند.

سرمایه‌داری در عمر خود از دو مرحله اساسی گذشته است:

۱. سرمایه‌داری ماقبل انحصاری که مبتنی بر رقابت آزاد سرمایه‌داری است. در اثر وجود همین رقابت آزاد است که سرمایه‌داران در این دوران به طور عمده سود متوسط به دست می‌آورند.
 ۲. سرمایه‌داری انحصاری که در آن رقابت آزاد محدود می‌شود و به طور عمده رقابت بین صاحبان انحصار یا مونوپول‌ها باقی می‌ماند. سرمایه‌داران انحصاری یا امپریالیسم به دنبال سود حداکثر است.
- در دوران ما سرمایه‌داری در کشورهای گوناگون در مراحل مختلف تکامل

خود قرار دارد و در کشورهای رشديافته مدت هاست وارد مرحله سرمایه‌داری انحصاری دولتی شده است. در این مرحله از سرمایه‌داری، دولت و انحصارها با هم جوش خورده و دست به دست هم داده‌اند. دولت در برنامه‌ریزی برای تولید و پرداخت‌ها و بازرگانی مداخله می‌کند و بخشی از اقتصاد را تحت نظر می‌گیرد. بدینوسیله، هر وقت لازم باشد به سرمایه‌داران کمک می‌کند.

در ایران از نسخه‌های سرمایه‌داری انحصاری دولتی و روش‌های سوسیال دموکرات‌های راست برای تثبیت وضع جامعه به سود سرمایه‌داران بزرگ و خانواده سلطنتی و ترمز کردن رشد جامعه و جلوگیری از انقلاب اجتماعی استفاده می‌شود. ایجاد بخش عمومی و بخش خصوصی، اتحادیه کارگری، شرکت کارگران در سود و سهام، ایجاد تعاونی‌ها و بیمه (که البته تبلیغات آن به مراتب بیش از واقعیت است) سیاست محیلانه رژیم است برای آنکه عمر بهره‌کشی را طولانی‌تر و زحمتکشانشان ایران را تخدیر کند.

تضاد اصلی سرمایه‌داری عبارت است از تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شیوه خصوصی تملک محصولات تولیدشده. این تضاد تنها در جامعه سوسیالیستی از طریق اجتماعی کردن وسایل تولید برطرف خواهد شد. یکی از مظاهر عمده این تضاد در سرمایه‌داری، هرج و مرج تولید است. تولید به وسیله مؤسسات مختلف سرمایه‌داری که با هم به تلاش سود رقابت می‌کنند انجام می‌گیرد، لذا گاه اضافه‌تولید پیدا می‌شود که به بحران‌ها، بیکاری‌های جمعی و غیره می‌انجامد.

سرمایه‌داری انحصاری دولتی می‌خواهد از این هرج و مرج جلوگیری کند، ولی اقداماتش چاره اساسی نیست بلکه جنبه مسکن دارد.

یکی از اقدامات «سرمایه‌داری انحصاری دولتی» که آن را به دروغ «سرمایه‌داری نو» و «سرمایه خلقی» نام نهاده‌اند، (درحالی‌که نه نو است و نه خلقی) نظامی کردن شدید اقتصاد است، از راه بالا بردن مخارج نظامی که دولت آن را تنظیم می‌کند. سرمایه‌داران از این راه در واقع یک بازار تأمین شده دائمی برای کالاهای خود (اسلحه و مهمات نظامی) در دست دارند. سرمایه‌داری در دوران جدید دست به برنامه‌پردازی نیز می‌زند تا حتی المقدور

از هرج و مرج اقتصادی جلوگیری کند و بتواند قدرت و رقابت و مسابقه خود را با جهان سوسیالیستی حفظ کند، ولی سرمایه‌داری به برنامه‌گذاری متمرکز و جامع قادر نیست.

در اثر این اقدامات، جارچیان سرمایه‌داری، سوسیال‌دموکراسی راست، و رویزیونیست‌ها ادعا می‌کنند که گویا دیگر سرمایه‌داری وجود ندارد، یا آنکه سوسیالیسم و سرمایه‌داری دارند به هم نزدیک می‌شوند و تئوری همگرایی (کنورژانس) و پیدایش «جامعه واحد صنعتی» را به میان می‌کشند. تمام این ادعاها سفسطه‌آمیز است و مقصود آن است که تناقض عمیق و سرشتی سرمایه‌داری و سوسیالیسم را منکر گردند یا در پرده گذارند. مارکسیست‌ها باید در قبال این نوع تبلیغات «ظریف» ایدئولوگ‌های سرمایه‌داری چشم‌های باز داشته باشند.

در دوران سرمایه‌داری انحصار دولتی، سیاست استعماری به شکل‌های تازه‌ای ادامه می‌یابد.

سرمایه‌داری، به‌ویژه در دوران انحصاری، کشورهای کم‌رشد و عقب‌مانده را از طریق مداخلات اقتصادی، سیاسی و نظامی تحت نفوذ خود درمی‌آورد. کشورهایایی که در اسارت کشورهای امپریالیستی هستند بر دو قسمند: یا مستعمره‌اند، یعنی حتی استقلال ظاهری ندارند و حکومت علناً در دست امپریالیست‌ها است (اکنون آخرین نمونه‌های مستعمره در آفریقا از بین رفته است)؛

یا نیمه‌مستعمره‌اند، یا به اصطلاح دیگر وابسته‌اند، که در آنجا حکومت مستقیماً دست امپریالیست‌ها نیست و استقلال ظاهری وجود دارد ولی در واقع امپریالیست‌ها بر همه شئون کشور حاکمند. البته نیمه‌مستعمره یا وابسته بودن درجات دارد و کشورهای وابسته در شرایط امروز جهان امکان دارند علاوه بر استقلال سیاسی، در راه استقلال اقتصادی خود نیز با موفقیت مبارزه کنند.

سیستم مستعمراتی امپریالیستی در دوران پس از جنگ دوم جهانی شروع به فرو ریختن کرده است، و در زمان ما، امپریالیست‌ها شیوه‌های

استعماری مستورتر و ظریف‌تری به کار می‌برند که به شیوه‌های نواستعماری (نئوکولنیالیسم) معروف است، و به این ترتیب تسلط اقتصادی خود را در این کشورها نگاه می‌دارند. در سال‌های اخیر، نواستعمار باز هم اسلوب‌های در پرده‌تری را به میان آورده و می‌خواهد با هضم و هم‌پیوندی با اقتصاد «جهان سوّم» آنها را به دنبال خود بکشد. جنبش کارگران با جنبش خلق‌ها در راه رهایی از استعمار نو و کهن در عصر ما با هم در آمیخته است. در واقع رهایی کامل از چنگ نواستعمار بدون رهایی از دست سرمایه‌داری ممکن نیست، زیرا خود سرمایه‌داری در دوران ما مولد وابستگی است.

سوسیالیسم: با سرنگونی سرمایه‌داری و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، شرایط اجتماعی ساختمان جامعه نوین - سوسیالیسم - فراهم می‌شود. برخلاف سرمایه‌داری که به شکل خودبه‌خودی در بطن جامعه فئودالی رشد می‌کند، جامعه سوسیالیستی آگاهانه، به رهبری حزب پیشرو طراز نوین طبقه کارگر - حزب کمونیست - ساخته می‌شود.

برخی اپورتونیست‌ها ادعا می‌کنند که گویا اقدام عناصر پیشاهنگ انقلابی به همراه خلق، در موقعی که شرایط اجتماعی مساعد است، برای شکافتن جبهه سرمایه و تصرف انقلابی قدرت، کار غلطی است و باید گذاشت که سوسیالیسم خودبه‌خود از درون سرمایه‌داری بروید. این تئوری از زمان برنشتین (در دوران مارکس) و کائوتسکی (در دوران لنین) بیان شده و تا امروز تکرار می‌شود. روشن است که اگر اقدامات انقلابی پرولتاریای روس زیر رهبری لنین در اکتبر ۱۹۱۷ نبود، ما امروز با این همه تغییرات عظیم مثبت جامعه بشری یا چنین افق روشن تکامل روبرو نبودیم.

جامعه سوسیالیستی از دو مرحله یا دو فاز می‌گذرد:

۱ - فاز سوسیالیستی - جامعه در این فاز بر اساس «از هر کس به اندازه استعدادش، به هر کس به اندازه کارش» مبتنی است. چون استعداد و کار مختلف است، مزدی که به افراد داده می‌شود مختلف است. در این فاز هنوز مساوات واقعی اقتصادی و اجتماعی برقرار نیست. در این فاز، علاوه بر استفاده از انگیزه‌های روحی از انگیزه‌های مادی (علاقه‌مندی مادی) نیز برای

پیشرفت در ساختمان جامعه نو استفاده می‌شود.

۲- فاز کمونیستی - جامعه در این فاز بر اساس «از هر کس به اندازه استعدادش، به هر کس به اندازه نیازش» مبتنی است. چون نیازها تقریباً یکسان است، لذا در این فاز مساوات واقعی اقتصادی و اجتماعی برقرار است، و فاز کمونیستی فقط زمانی مستقر می‌گردد که وفور کامل نعمات مادی و معنوی تأمین شود؛ فرق میان کار فکری و جسمی از میان برخیزد؛ و تفاوت بین شهر و ده از میان برود. پیروزی کمونیسم بر اساس عالی‌ترین سطح تکنیک و فرهنگ و رهبری جامعه، و بر اساس پیدایش روحیات جمعی میسر است.

امپریالیسم با تمام قوا می‌کوشد با تهدید دائمی سوسیالیسم و وادار کردن کشورهای سوسیالیستی به مصارف عظیم دفاعی، شکوفایی جامعه سوسیالیستی و دموکراسی سوسیالیستی را ترمز کند، ولی وی سرانجام در این تلاش خود با شکست روبرو خواهد شد.

در جامعه‌های کم‌رشد که هنوز در آن بقایای نظامات دودمانی و فئودالی وجود دارد و تسلط مستقیم یا غیرمستقیم دولت‌های امپریالیستی برقرار است، انقلاب سوسیالیستی ناگزیر است که اول مرحله ملی و دموکراتیک را طی کند. این مرحله، مرحله تدارک و گذار است. پس از اجرای وظایف ملی و دموکراتیک، یعنی تأمین استقلال سیاسی و اقتصادی و اصلاحات واقعی ارضی و بسط بخش دولتی اقتصاد و تأمین حاکمیت توده‌های مردم و حقوق خلق‌ها و دموکراتیزه کردن حیات اجتماعی و غیره، زمینه برای ساختن جامعه سوسیالیستی از هر باره فراهم می‌شود.

مرحله ملی و دموکراتیک را باید با دقت و حوصله گذراند و کوشید تا عناصر سوسیالیستی حتی المقدور نه با زور و دستور، بلکه با نشان دادن و اثبات برتری و جان‌بخشی خود بر عناصر غیرسوسیالیستی غلبه کنند. اگر در گذراندن مرحله ملی و دموکراتیک شتاب‌زدگی شود و سوسیالیسم با فشار و دستور بخشنامه‌ای ساخته شود، خللی در نظم اجتماعی پیدا می‌شود که به آسانی چاره‌کردنی نیست.

تنها زمانی مرحله دموکراتیک و ملی می‌تواند مقدمه ساختمان سوسیالیسم

باشد که رهبری طبقه کارگر و حزب او که مجهز به مارکسیسم-لنینیسم است در جامعه تأمین شده باشد، و الا اجرای وظایف این مرحله فقط به رشد مناسبات سرمایه‌داری کمک خواهد کرد.

جامعه سوسیالیستی به برکت انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در سال ۱۹۱۷ در یک ششم کره زمین برای نخستین بار برقرار شد.

پیروزی انقلاب اکتبر ثمره رهبری داهیانئه ولادیمیر ایلیچ لنین و حزب کمونیست شوروی است.

پس از جنگ دوّم جهانی و پیروزی ارتش شوروی بر سپاه فاشیسم آلمان و ایتالیا و ژاپن، در یک سلسله از کشورهای اروپا و آسیا شرایط کامل موفقیت انقلاب‌های توده‌ای و دموکراتیک فراهم آمد. در این کشورها نظامات دموکراتیک و سپس سوسیالیستی برقرار شد، و بدین ترتیب سیستم جهانی سوسیالیستی به وجود آمد.

روابط کشورهای سوسیالیستی با یکدیگر بر پایه انترناسیونالیسم پرولتری و کمک و پشتیبانی متقابل حکمرواست.

در سال‌های اخیر، به ویژه در اثر روش رهبری چین، در جنبش بین‌المللی انقلابی کارگری اختلافات و تفرقه به وجود آمد. ما بر آنیم که در داخل این اختلاف، حزب کمونیست اتحاد شوروی و اکثریت احزاب برادر خط مشی درست را که هم از جهت طبقاتی ناشی از منافع کارگران و زحمتکشان است و هم از جهت انترناسیونالیستی منافع همه خلق‌ها را در نظر می‌گیرد، هم به انقلاب و هم به صلح خدمت می‌کند، دنبال می‌کنند. این خط مشی از دگماتیسم، جامد کردن آن نظریاتی که دیگر برای زمان ما قابل انطباق نیستند، احتراز دارد و بر پایه تفکر خلاق و علمی مبتنی است. در عین حال، این خط مشی از رویزیونیسم و تجدیدنظر نابجا در نظریات و احکامی که کماکان درست و قابل انطباق هستند و نباید تغییر کنند و به سرشت اصلی آموزش انقلابی مربوطند، احتراز می‌کند.

ما اطمینان داریم که به کمک زمان و درس‌های عبرت‌انگیز حوادث، به کمک مبارزه اصولی، به کمک بحث‌های جمعی، اختلافات موجود حل

خواهد شد و وحدت عمیق و اصولی بر پایه مارکسیسم - لنینیسم با استحکام بیشتری پدید خواهد شد و تفرقه اندازان و منحرفین «چپ» و راست منفرد خواهند گردید، و نیروهای سالم بر اساس پلاتفرم سالم انقلابی دست یکدیگر را خواهند فشرد. این کار در شرایط وجود روحيات ناسیونالیستی، در شرایط تحریکات سرمایه‌داری بین‌المللی، در شرایط جان‌سختی روحيات خرده‌بورژوازی در چین و نقاط دیگر جهان می‌تواند طول بکشد ولی در حصول نتیجه نهایی، یعنی تجدید وحدت عمیق جنبش کارگری جهانی، کمترین تردیدی نیست و باید به آن ایمان داشت.

درباره حزب

سازمان حزب طراز نوین طبقه کارگر

برای تأمین پیروزی در مبارزه طبقاتی و انقلاب، و موفقیت در جامعه نو سوسیالیستی، حزب طراز نوین طبقه کارگر حربه اساسی و عمده است. حزب طراز نوین طبقه کارگر مرکز پیشروترین عناصر طبقه کارگر و کلیه کسانی است که حاضرند در راه آرمان‌های این طبقه مبارزه کنند. این یک اتحاد داوطلبانه بر پایه جهان‌بینی، برنامه و اساسنامه مشترک است.

حزب توده ایران تنها حزب طراز نوین طبقه کارگران در ایران است. در کشوری که در آن خلق‌های مختلف زندگی می‌کنند، حزب طراز نوین طبقه کارگر (و نیز دیگر سازمان‌های طبقه کارگر) باید سازمان واحد همه خلق‌ها باشد تا مبارزه کارگران همه خلق‌ها را متحد سازد و آنها را به سوی پیروزی ببرد. تجزیه ملی این حزب از جهت رهبری و سازمانی صحیح نیست.

حزب مرکب است از رهبری، هسته مرکزی یا کادر، اعضای ساده حزب. رهبری در حزب جمعی است، ولی مسئولیت‌های شخص فردی است. اجرای رهبری بر اساس روش علمی انجام می‌گیرد و آن مرکب از چهار بخش است:

۱. جمع‌آوری فاکت‌های لازم در یک موضوع و مطالعه دقیق آنها
۲. تحلیل فاکت‌ها بر اساس اسلوب علمی مارکسیسم - لنینیسم

۳. استخراج شعارها و رهنمودهای عمل از این تحلیل
 ۴. اجرای این شعارها و رهنمودها، و ارسای اجرا و اصلاح اشتباهات، و دقیق کردن مشی اتخاذ شده.

در یک کلمه، اسلوب تفکر و عمل رهبری و تمام حزب نباید اسلوب ذهن‌گرایی (سوپرکتیویسم) باشد، بلکه باید به واقعیات عینی، صرف‌نظر از اینکه در جهت تمایل و خواست ماست یا نه، توجه کرد.

هسته مرکزی حزب که فعالیت سازمانی را اداره می‌کند، کادر یا فعالین حزب نام دارد. کادر از میان فعال‌ترین و آگاه‌ترین افراد حزبی بر اساس انتخاب یا انتصاب معین می‌گردد.

ساختمان حزب طرازنویین طبقه کارگر بر اصل سانترالیسم دموکراتیک (مرکزیت دموکراتیک) اداره می‌شود.

سانترالیسم یا مرکزیت یعنی اطاعت اقلیت از اکثریت، اطاعت ارگان‌های مادون از ارگان‌های مافوق، و انضباط یکسان در مقابل رهنمودها و دستورهای حزبی. روش‌های گروهی و فراکسیونی در حزب ممنوع است. وجود وحدت اراده و عمل شرط اصلی حفظ قدرت پیکارجویانه حزب است.

دموکراسی یعنی انتخابی بودن ارگان‌های رهبری، گزارش دادن رهبری به افراد حزب، آزادی حق انتقاد و انتقاد از خود. قبل از اتخاذ تصمیم، بحث و شور آزادانه در مسائل لازم است. پس از اتخاذ تصمیم، همه باید مانند تنی واحد تصمیم متخذه را اجرا کنند.

بر حسب شرایط مبارزه، تناسب این سانترالیسم و دموکراسی تغییر می‌کند، ولی هرگز نباید حزب از دایره این اصل مهم تشکیلاتی خارج شود و یکی از دو قطب را مطلق کند. مراعات تناسب بین مرکزیت و دموکراسی باید به شکل مشخص حل شود.

یکی از اصول مهم حزب طرازنویین طبقه کارگر، اصل استقلال و اصل انترناسیونالیسم است. اصل استقلال یعنی آنکه حزب بر اساس تحلیل علمی شرایط مشخص جامعه و نهضت، استراتژی و تاکتیک و شیوه و شعارهای خود را معین می‌کند، و موافق آن عمل می‌کند. اصل انترناسیونالیسم آن است

که حزب طراز نوین طبقه کارگر از جنبش انقلابی و کمونیستی جهانی پشتیبانی می‌کند و پشتیبانی می‌خواهد، و وحدت این جنبش و همکاری برادرانه درون این جنبش را با تمام قوا محفوظ می‌دارد.

از آنجا که اتحاد شوروی نخستین و نیرومندترین کشور سوسیالیستی و پایگاه استوار سوسیالیسم است، لذا دوستی با اتحاد شوروی و حزب کمونیست اتحاد شوروی که لنین آن را بنیاد نهاده، یعنی «سویتیزم»، به نظر حزب ما یکی از بخش‌های مهم اترناسیونالیسم پرولتری است. به همین جهت، ضربات تبلیغاتی همه مخالفان مارکسیسم - لنینیسم واقعی متوجه شوروی است که پرچمدار این اندیشه جان‌بخش است. شوروی‌ستیزی (آنتی‌سویتیزم) از احساسات ناسیونالیستی و از نوسانات چپ و راست خرده‌بورژوازی استفاده و با استدلال‌ات فریبنده راه خود را در مغزها باز می‌کند. حزب ما دارای سنت طولانی اترناسیونالیسم و سویتیزم است و طبقه کارگر و سراسر مردم ایران به اتحاد شوروی علاقه و احترام دارند و اهمیت وجود اتحاد شوروی و سودمندی همسایگی با این کشور بزرگ را در عمل دیده‌اند. ما با اتحاد شوروی ۲۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک داریم. اتحاد شوروی بدون تردید در دهه‌های آینده از لحاظ قدرت اقتصادی، صنعتی و علمی به نخستین کشور جهان مبدل خواهد شد. برای یک ایرانی مترقی، کم بها دادن به دوستی با اتحاد شوروی خطای محض است. لذا منافع اترناسیونالیستی و میهن‌پرستانه، هر دو اقتضا می‌کند که دوستی با اتحاد شوروی را گران‌بها شمریم. این دوستی به هیچ وجه منافعی با استقلال احزاب در تعیین خط مشی خود نیست و آنهایی که می‌خواهند اترناسیونالیسم و سویتیزم را با قبول نوعی تبعیت یکسان گیرند، به سفسطه آشکار دست می‌زنند.

در حزب، اصل سریت و علنیت هر دو مراعات می‌گردد. ارگان‌های رهبری حزبی در مقابل اعضای خود و افراد طبقه و جامعه پیوسته واقعیات را می‌گویند، ولی در عین حال برای احراز موفقیت در مبارزه و جلوگیری از گزند و سوءاستفاده دشمن، مَحرمیت و سریت را به سود امنیت حزب و اعضای آن مراعات می‌کنند. مراعات صحیح تناسب بین سریت و علنیت

نیز از مسائل مهم است که باید به شکل مشخص به وسیله ارگان‌های صالح و مسئول حل شود. حزب دارای برنامه‌ای است که در آن هدف‌های دور و نزدیک وی توضیح و تشریح شده است.

حزب دارای اساسنامه‌ای است که در آن موازین مقررات زندگی حزبی و ساختمان حزب توضیح داده شده است. مقررات برای همه افراد حزب یکسان، و اجرای آن وظیفه کلیه افراد حزبی است. بدون اجرای اکید مقررات حزب، حزب انتظام تشکیلاتی و قدرت مبارزه و جنگاوری خود را از دست می‌دهد.

باید توجه داشت که اصول سازمانی بلا تغییرند، و حال آنکه موازین و مقررات و اشکال کار سازمانی که نتیجه انطباق اصول بر شرایط مشخص زمان و مکان است می‌توانند و باید بر حسب ضرورت و اقتضا تغییر کنند.

مبارزه حزبی بر دو قسم است:

۱. مبارزه برون‌حزبی
۲. مبارزه درون‌حزبی.

۱- مبارزه برون‌حزبی که مبارزه اصلی حزب است، مبارزه اوست علیه دشمنان و مخالفین دموکراسی و سوسیالیسم و متحدین دائمی و موقت آنها به کمک متحدین دائمی یا موقت طبقه کارگر. هدف این مبارزه، نیل به هدف‌هایی است که برنامه حزب مطرح می‌کند. این مبارزه سه شکل عمده دارد:

مبارزه ایدئولوژیک یا تئوریک به سود جهان‌بینی و سیاست حزب و علیه جهان‌بینی و سیاست دشمنان حزب، از طریق تبلیغات کتبی و شفاهی و غیره. مبارزه سیاسی مانند شرکت در انتخابات و مبارزات پارلمانی و دست زدن به تظاهرات و کارزارهای (کمپین‌های) مختلف برای پیش بردن یک نظر سیاسی، مبارزه برای غلبه بر نیروهای سیاسی مخالف؛ مبارزه سیاسی محتوای عمده مبارزات روزمره حزبی را تشکیل می‌دهد. مبارزه اقتصادی و صنفی یعنی تجهیز طبقه کارگر و متحدینش برای اجرای

مبارزات مطالباتی در راه تأمین حقوق اقتصادی و صنفی خود و پیوند این مبارزه با خواست‌های سیاسی.

مبارزه می‌تواند به دو صورت انجام گیرد:

- علنی و در کادر اجازه قوانین
- مخفی و در ورای قوانین موجود.

حزب باید در شرایط علنی پیوسته خود را برای انتقال به کار مخفی، هرگاه این کار ضرور گردد، آماده نگاه دارد.

مبارزه مخفی امکانات حزب را محدود می‌کند، لذا حزب باید در ایام مخفی پیوسته برای علنیّت خود مبارزه کند و پیوسته کار مخفی و علنی را تلفیق نماید. در شرایط کار مخفی، حزب مجبور است تغییرات در شیوه زندگی خود بدهد.

مبارزه برون‌حزبی برای نیل به هدف می‌تواند دو شکل اساسی به خود گیرد:

- شکل مسالمت‌آمیز، مانند انتخابات، اعتصابات، تظاهرات و غیره
- شکل قهرآمیز، مانند قیام و جنگ انقلابی.

حزب ترجیح می‌دهد که از طریق مسالمت‌آمیز به هدف خود برسد، ولی طبقات حاکمه اعمال قهرآمیز را با اقدامات قهرآمیز خود به وی تحمیل می‌کند. مبارزه حزبی علیه دشمنان حزب، موافق اصولی انجام می‌گیرد که استراتژی و تاکتیک نام دارد.

۲- مبارزه درون‌حزبی علیه ناقضین اصول جهان‌بینی و موازین تشکیلاتی، برای محکم‌تر کردن وحدت حزب، رفع انحرافات چپ و راست در خط مشی حزب یا ارگان‌ها یا افراد جداگانه انجام می‌گیرد. شیوه اساسی مبارزه درون‌حزبی انتقاد است و هدف آن تعمیق وحدت حزب. مبارزه درون‌حزبی باید سالم و خلاق و از روش‌های گروهی و تخریبی، ذهنی‌گری و غرض شخصی مبرا باشد، و الا زیان‌بخش خواهد بود و تمام ارگان‌های حزب را تضعیف خواهد کرد. مبارزه درون‌حزبی نباید قدرت پیکارجویی حزب را در

برابر دشمن خارجی فلج کند. مبارزه درون حزبی باید به نحوی انجام گیرد که ابتکار و جسارت اظهار نظر سالم و خلاق را خفه نکند، و حزب را به سوی «اداری شدن»، «بوروکراتیسم»، یا قبول پیشوایی و «کیش شخصیت» نراند؛ چنین پدیده‌ای موجب انحطاط حزب است.

استراتژی و تاکتیک

استراتژی و تاکتیک حزب طرازنویین طبقه کارگر علمی است که آن را تئورسین‌های بزرگ این طبقه، مارکس و انگلس و لینن و دیگر صاحب نظران، بنیاد گذارده‌اند. استراتژی و تاکتیک حزب انقلابی طبقه کارگر علم رهبری و مبارزه پرولتاریا و همه زحمتکشان برای رهایی اجتماعی و ملی و پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم است.

استراتژی یک دوران تاریخی تکامل انقلاب را در بر می‌گیرد. مثلاً انقلاب دارای دو مرحله استراتژیک است. مرحله اول، دموکراتیک و ملی. هدف استراتژیک در این مرحله، نیل به استقلال سیاسی و اقتصادی و دموکراتیزه کردن زندگی سیاسی و اقتصادی است. مرحله دوم، مرحله سوسیالیستی. هدف استراتژیک در آن مرحله، ساختمان پایه مادی و فنی سوسیالیسم و ایجاد جامعه سوسیالیستی است. شعارهای استراتژیک یعنی شعارهایی که خواست حزب را در مرحله معین استراتژیک معین می‌کند.

اما تاکتیک دوران‌های کوتاه را در درون یک مرحله استراتژیک، و نیز اشکال مشخص مبارزه را در شرایط معین در بر می‌گیرد. تاکتیک بخشی از استراتژی و تابع آن است. مراحل تاکتیکی باید طوری تعیین گردد و به نحوی طی شود که بتوان به هدف استراتژیک رسید. شعارهایی که در مراحل تاکتیکی مطرح می‌گردد، شعارهای تاکتیکی نام دارد.

قواعد اساسی استراتژی و تاکتیک حزب انقلابی بر اساس تجربه به دست آمده است. مطالعه دقیق شرایط عینی و ذهنی نهضت، تحلیل وضع مشخص تاریخی جهان و کشور، احتراز از رویزیونیسم چپ و راست و اپورتونیسم چپ و راست، شرط رسیدن به نتیجه‌های صحیح استراتژی و تاکتیک است.

متحد کردن کلیه نیروهایی که می‌توانند در یک لحظه معین علیه دشمن متحد گردند، و منفرد کردن هر چه بیشتر دشمن، استفاده صحیح از تمام عوامل مساعد، استفاده صحیح از ذخیره‌های دائمی و موقت انقلاب، انتخاب صحیح لحظه برای دست زدن به یک عمل، یافتن حلقه اساسی و اصلی کار در جریان مبارزه، تعیین افراد مناسب برای مأموریت‌ها، تقسیم مشکلات به گروه‌ها و حل آنها بر حسب سلسله قواعد، استراتژیک و تاکتیک است که طبق تجربه به دست آمده و باید در جریان مبارزه مراعات گردد.

مشى سياسى حزب يعنى برنامه دور و نزديک آن حزب، يا به عبارت ديگر شعارها و هدف‌هاى استراتژیک و تاکتیکى حزب. کشور ما، با آنکه در اوایل قرن بیستم (۱۹۰۶-۱۹۱۱) انقلاب بورژوايى بزرگى در آن رخ داده که به انقلاب مشروطیت معروف است، ولى در اثر اعمال خرابکارانه و روش ترمز امپریالیسم و رژیم‌هاى دست‌نشانده او، هنوز وظایف یک انقلاب بورژوا-دموکراتیک در این کشور به سرانجام کامل خود نرسیده است (مانند تأمین استقلال سياسى و اقتصادى، حل دموکراتیک مسئله ارضى، حل مسئله ملی، تأمین دموکراسى سياسى)، و اجرای این وظایف کماکان به‌طور حاد در دستور روز است. لذا ایران هنوز در مرحله انقلاب ملّى و دموکراتیک، و شعارها و هدف‌هاى استراتژیک حزب ما برای اجرای وظایف چنین انقلابى است. در برنامه نوین حزب این وظایف و شرایط اجتماعى پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک ایران با تفصیل و دقت علمى بیان شده است.

هدف تاکتیکى حزب ما در دوران‌هاى مختلف مرحله استراتژیک فرق کرده و مى‌کند و تابع شرایط روز ایران و جهان است.

درحالى که حزب ما تشکیل جمهورى دموکراتیک ایران بر پایه جبهه مؤتلفى از قشرها و طبقات ملّى و دموکراتیک و سازمان‌هاى وابسته به آنها را هدف استراتژیک خود قرار داده، سرنگونى رژیم استبداد سلطنتى بر پایه وحدت عمل همه نیروهاى ضد رژیم موجود را هدف عمده تاکتیکى خویش معین کرده است.

برای تعیین مشى حزب، تنها معین کردن هدف عمده استراتژیک و تاکتیک

کافی نیست. حزب باید با تحلیل علمی و واقع‌گرایانه وضع جهان، کشور و جنبش، و با معین کردن دوستان و دشمنان انقلاب، نظر خود را نسبت به کلیه مسائل اساسی، خواه در عرصه مسائل بین‌المللی، خواه در مورد وضع درونی جامعه، خواه درباره جنبش انقلابی کشور، روشن، و پیشنهادها و ابتکارات خود را دقیقاً فرمول‌بندی نماید و ابهامی در مسائل باقی نگذارد، زیرا بقای تاریکی و ابهام در مسائل، وحدت معنوی حزب را بر هم می‌زند. روشن است که این مشی سیاسی باید به کمک تجارب (پراتیک) خود و دیگران مرتباً دقیق‌تر و مشخص‌تر شود.

مشی درست سیاسی در صورتی که با سازمان لنینی همراه باشد راه را به سوی پیش می‌گشاید. لنین مشی سیاسی را روینای معنوی، و سازمان را زیربنای مادی می‌داند، و این دو تنها در ارتباط تنگاتنگ با هم می‌توانند ثمربخش باشند. مشی درست بی‌سازمان، سخنان زیبا است. سازمان بی‌مشی درست و روشن، از هم می‌پاشد.

ما در اینجا برنامه حزب را که در آن نظریات حزب ما در عرصه‌های سه‌گانه (جهان، ایران، جنبش) بیان شده است، تکرار نمی‌کنیم و به خوانندگان این جزوه، خواندن برنامه حزب و اسناد مربوط به توضیح مشی تاکتیکی حزب را به مثابه اسناد مکمل این جزوه اکیداً توصیه می‌کنیم.

نظری به جنبش انقلابی - کارگری در جهان و ایران

در جهان

جنبش انقلابی کارگری در جهان از سه مرحله مهم گذشته است:

۱- انترناسیونال (یا بین‌الملل اول) که ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ در لندن دایر گردید و آخرین کنفرانس آن در سال ۱۸۷۶ در فیلادلفی آمریکا انجام گرفت، و پس از آن تعطیل شد. این بین‌الملل «رفاقیه بین‌المللی کارگران» نام داشت. روح این بین‌الملل کارل مارکس بود. در این بین‌الملل کلیه جریان‌های کارگری آن ایام، اعم از هر پلاتفرمی که داشتند، شرکت جستند. بین‌الملل اول پایه‌گذار احزاب کارگری در اروپا و آمریکا است و روابط بین‌المللی کارگران این نواحی را برقرار ساخته و تحکیم نموده است.

۲- انترناسیونال دوم. این بین‌الملل «اتحادیه بین‌المللی احزاب سوسیالیستی» نام گرفت و در سال ۱۸۸۹ با شرکت مجدانه انگلس، هم‌رزم بزرگ مارکس، تشکیل گردید. پس از مرگ انگلس، بین‌الملل دوم در سرایشب رفرمیسم و اپورتونیسم غلطید و به تدریج در کلیه فعالیت‌های ضدصلح و ضدکمونیستی در کنار بورژوازی قرار گرفت.

از آغاز جنگ دوم جهانی فعالیت این بین‌الملل قطع شد. سپس در سال ۱۹۵۱ «انترناسیونال سوسیالیستی» تشکیل گردید که کلیه احزاب سوسیال دموکرات و سوسیالیست را متحد می‌کند.

۳- انترناسیونال سوّم یا کمیتترین (بین الملل کمونیستی). این بین الملل به ابتکار لنین نخستین هیأت مؤسسان خود را در ماه مارس ۱۹۱۹ تشکیل داد و هدف آن مبارزه با اپورتوینسم بین الملل دوّم، احیای روح انقلابی مارکسیسم، و ایجاد احزاب طرازنوین کارگری بود. آخرین کنگره این بین الملل، یعنی کنگره هفتم، در ژوئیه - اوت سال ۱۹۳۵ تشکیل شد. بعدها در اثر رشد کامل احزاب کمونیستی و بغرنج شدن شرایط مبارزه در بخش های مختلف جهان که این احزاب در آنها عمل می کنند، مسئله اداره این احزاب از مرکزی واحد به کنار گذاشته شد.

اینک احزاب برادر بر اساس دو اصل انترناسیونالیسم و استقلال عمل می کنند.

مارکس، انگلس و لنین بزرگترین رهبران جنبش جهانی انقلابی کارگری هستند.

کارل مارکس در سال ۱۸۱۸ متولد شد و در سال ۱۸۸۲ در گذشت. وی پایه گذار کمونیسم علمی و فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک و اقتصاد علمی و پیشوا و آموزگار پرولتاریای جهانی است.

فریدریش انگلس در سال ۱۸۲۰ متولد شد و در سال ۱۸۹۵ در گذشت. وی در همکاری بسیار نزدیک تمام عمری با مارکس، آموزش کبیر مارکسیسم را پایه گذاری کرد و در مبارزات اجتماعی نیز بزرگترین هم‌رزم او بود. پس از مارکس، امر او را ادامه داد. انگلس مانند مارکس پیشوا و آموزگار پرولتاریای جهان است.

ولادیمیر ایلیچ لنین در سال ۱۸۷۰ متولد شد و در سال ۱۹۲۴ در گذشت. وی ادامه دهنده کار مارکس و انگلس است، پیشوای پرولتاریای روس و جهان و بنیادگذار حزب کمونیست شوروی و نخستین دولت سوسیالیستی جهان است.

در ایران

جنبش انقلابی کارگری ایران از سه مرحله اساسی گذشته است:

۱- مرحله سوسیال دموکرات‌های انقلابی - این مرحله دوران مشروطیت ایران را از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ در بر می‌گیرد. در این مرحله در تهران، تبریز، رشت هسته‌های سوسیال دموکراسی انقلابی پدید آمد. این هسته‌ها که گاه «مرکز غیبی» نام داشتند، در بسط انقلاب مشروطیت ایران نقش درجه اول بازی کرده‌اند.

۲- مرحله حزب کمونیست ایران - حزب کمونیست ایران در سال ۱۹۲۰ در نخستین کنگره خود که در انزلی تشکیل شده بود موجودیت خود را اعلام داشت. در ایجاد این حزب برخی از سوسیال دموکرات‌های انقلابی و بر رأس آنها حیدر عمواوغلی شرکت داشتند. حزب کمونیست ایران دومین کنگره خود را که موسوم است به «کنگره ارومیه» در دوران رضا شاه تشکیل داد. حزب کمونیست ایران در دوران تغییر رژیم و در نخستین سال‌های استقرار دیکتاتوری رضا شاه فعال بود. در دوران دیکتاتوری رضا شاه فعالیت این حزب قطع نشد و از میان صفوف حزب، رهبر مجاهد و برجسته‌ای مانند دکتر تقی ارانی در سال ۱۳۱۸ شمسی در زندان رضا شاه شهید شد.

۳- مرحله سوم حزب توده ایران - حزب توده ایران را وارثان سنن سوسیال دموکراسی انقلابی و کمونیست‌ها در ۱۹۴۱ (۱۰ مهر ماه ۱۳۲۰) بنیاد گذاردند. حزب توده ایران در تاریخ کشور ما مبارزات وسیعی کرده، از صفوف آن قهرمانان بنامی مانند خسرو روزبه، پرویز حکمت‌جو، هوشنگ تیزابی و غیره بیرون آمدند. فعالیت حزب توده ایران دو مرحله را در بر می‌گیرد. مرحله کار علنی حزب از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۹ (۱۶ بهمن ۱۳۲۷) و مرحله کار مخفی حزب از ۱۹۴۹ تا امروز. حزب توده ایران تا کنون دو کنگره تشکیل داده است. کنگره اول حزب در مهرماه ۱۳۲۳ و کنگره دوم آن در اردیبهشت سال ۱۳۲۷ برگزار شد.

در نتیجه اختفای عمیق و تعقیب خشن پلیس استبدادی، حزب موفق نشده است بیش از دو کنگره تشکیل دهد. پس از کنگره دوم، پلنوم‌های حزب (تا کنون ۱۵ پلنوم) تشکیل گردیده و وظایف مهمی را مانند تصویب برنامه و اساسنامه، وحدت رهبری و سازمانی با فرقه دموکرات آذربایجان، بررسی

انتقادی فعالیت گذشته حزب، افشای فعالیت‌های تخریبی ساواک، نوسازی ارگان‌های مرکزی حزب، و غیره انجام داده است.

حزب توده ایران علیه فاشیسم آلمانی و عمالش، استبداد خاندان پهلوی و عمال آنها، علیه امپریالیسم به‌ویژه امپریالیست‌های آمریکا و انگلیس و عمال آنها، علیه فئودالیسم ایران، علیه سرمایه‌داری وابسته ایران و به سود استقلال، دموکراسی، ترقی، رفاه عمومی، به سود استقرار صلح جهانی و صلح در خاور میانه، به سود سوسیالیسم، پیوسته مبارزات پیگیر کرده است و می‌کند.

حزب توده ایران در دوران کار علنی در مجلس و دولت شرکت جست. علی‌رغم تلفات و قربانی‌های فراوان و دشواری‌های دوران کار مخفی، علی‌رغم شرایط ترور و اختناق، حزب توده ایران مشعل مبارزه را از کف فرو نگذاشته و کماکان در مقدم‌ترین صفوف جنبش‌رهای بخش کشور ما نبرد می‌کند و کماکان بزرگترین سازمان سیاسی انقلابی کشور ماست. تعلق به حزب توده ایران بالاترین افتخار برای یک ایرانی مبارز است.

The ABC of Social Struggle

by:

Ehsan Tabari



انشادات توده ایران

Published by Tudeh Publishing

Summer 2011



...تجربه نشان داده است که برای احتراز از خطا در مبارزه اجتماعی، اطلاع جامع از جوانب مختلف آموزش مارکسیستی، یعنی فلسفه، اقتصاد، کمونیسیم علمی، تاریخ جنبش انقلابی، استراتژی و تاکتیک حزب انقلابی ضرور است، و اگر در این امر جای خالی و کمبود وجود داشته باشد، همان می تواند مقدمه اشتباه یا انحراف قرار گیرد. هدف این رساله کوچک آن است که در جایی محدود و اندک، در اطراف مباحث مهم فوق، دیدگاه مارکسیستی - لنینیستی را روشن سازد...

احسان طبری



انتشارات حزب توده ایران